

معرف کلتور ملی

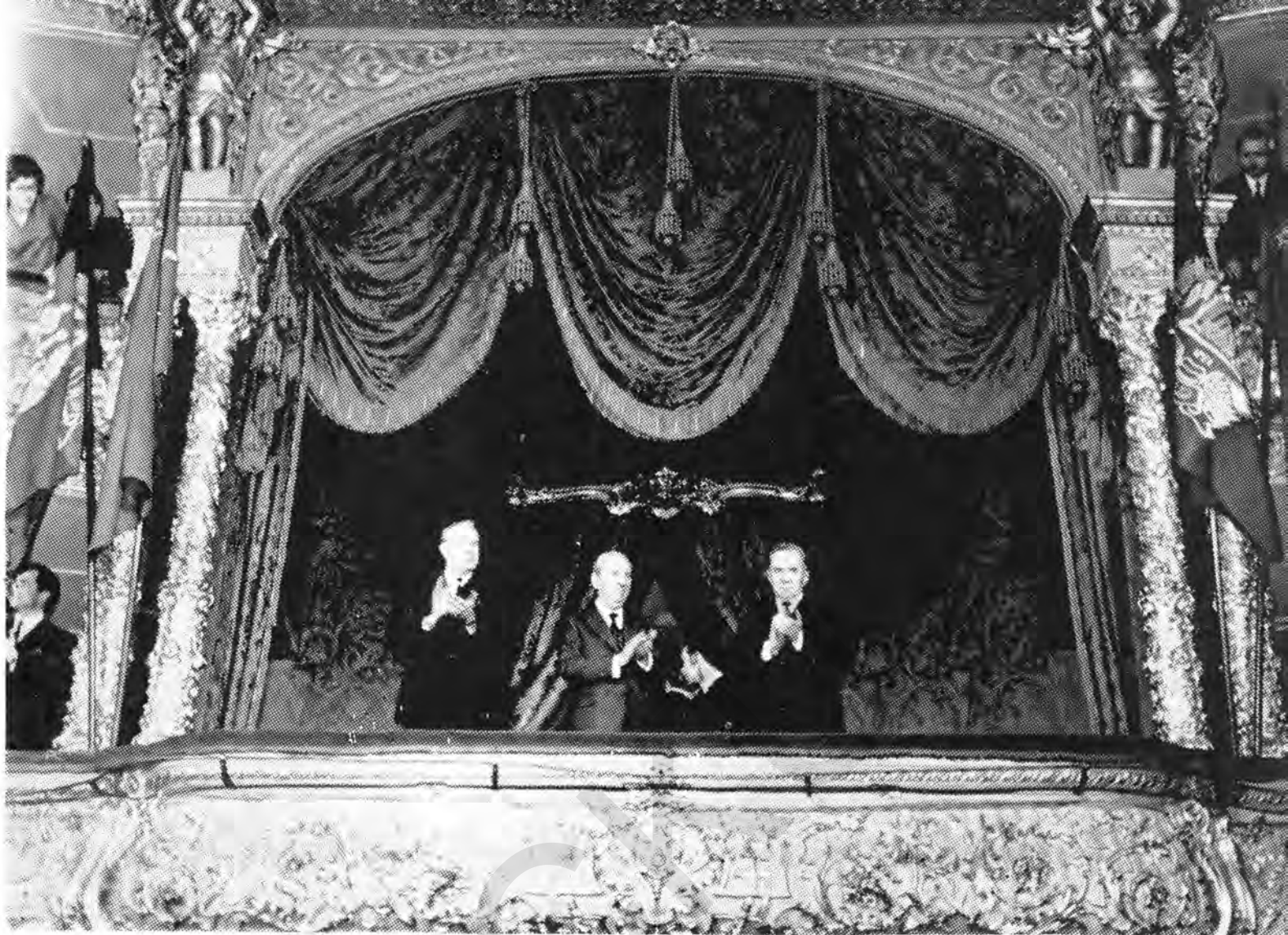


فال کوزه

دختران بدخشی در شبهای
جمعه بخت خود را با فال
کوزه می آزمایند

زوی ژوند

که و غوارو جه زمو بن ژوند
پردی کلتور او عیاشی
فیشن ته تسمیم نشی، باید



دكتور عبدالظاهر صدر اعظم درسفر اخير شان در اتحاد شوروى ، از بالشموى تياتر نيز ديدن كردند. (رجوع به صفحه ٤٤)

آرزو...

برای پذیرش هنر های (بلند) پدید آورد مردم را برای قبول هنرهای جدی و باسویه عادت‌ها دوختی تربیت کرد.

مسئولان هنر های نمایشی در کشور در صدد افتاده اند زمینه را طوری فراهم سازند تا ذوق مردم دیگر مسخره بازیها بپراکندگی واقع گشوده هنر اصیل است بنا م هنر نشنا سند ، این قدم در راه احیای هنر های سالم خیلی با ارزش است و ما آنرا نکو میخوانیم . (لمر)

و هنر تمثیل (محض ارضای ذوق مردم بسوی آنها نازل باشد ، آنگاه به یقین در برابر گذشته پس افتخار و فر هنگ پنج هزار ساله خود خجالت زده خواهیم بود و کلتور ملی را آنطور بیکه لازمش شمرند ، معرفی نخواهیم توانست .

قامت هنر را باسفل ذوقهای پایین فرو کشانید ن وقیافه تیار تر را به رنگ خواستهای مبتذل آرا ستین ، درین دمیکه جهان بسرعت بالامیرود گناه است ، میباید اولتر محیط سالمی

تمدن کشور های مترقی با تیاتر بوجود آمده است و بوسیله تیاتر به تکمیل تمدن خود پرداخته اند و با تیاتر پیش رفته اند... ولی نباید فراموش کرد که برای پیشرفت و توسعه و انتشار هنر ارزشمند تیاتر و بهره برداری عمیقتر از آن ، بیشتر به یک محیط پرورش یافته و جمعیت هنر دوست و مشوق هنر احتیاج مبر می محسوس است .

اگر کار بدانجا متوقف ماند که آرزو های ما غا لب (در ساحت تیاتر



لباس ملی

نظر نموده و حد اکثر از ترویج البسه ملی طرفداری کرده اند، ولی اگر نیک بنگریم باین نکته متوجه میشویم که آنطوریکه نویسندگان مآظهار اندیشه میکنند که مردم ما یک قلم البسه ملی را ترک داده اند قدری مبالغه دران می یابیم، زیرا همین حالا اگر یک احصائی دقیق بدست آورده بتوانیم و البسه ملی راهمان پیرا هن وزیر جامه ر لنکی وچپن و قتیفه تعیین کنیم می بینیم که دو ثلث نفوس کشور ما به لباس ملی ملبس اند، شما همین حالا در کنار یک سرک بایستید مردمی را که از پیش نظر شما ردمی شوند بشمرید یقیناً در در ظرف ده دقیقه ۷۵ فیصد از عابرین را با لباس ملی مشاهده میکنید و آنوقت باین حقیقت پی می برید که در مورد لباس ملی انقدر اندیشیدن هم جای ندارد. باید ما لباس بین المللی را هم که عبارت از همین دریشی های معمولی است از نظر نیندازیم. همانطوریکه یک کاسب و یا یک زارع بادریشی نمیتواند آزادانه بکار خود مشغول شود یک مامور هم نمیتواند آزادانه بکار خود مشغول شود یک (بقیه درص ۲۴)

مدتیست که خوانندگان مجله لمر تماس تلفونی و کتبی خود را با اداره مجله لمر قایم کرده اند و از مشی جدید مجله که معرف کلتور ملی است حسن استقبال میکنند در عین زمان خواهش کرده اند که مجله لمر در ترویج البسه ملی تبلیغ خود را بحد افراط برساند تا اینکه البسه ملی ترویج یابد و ازین پوشاکه های رنگارنگ نجات یابیم و اتفاقاً تعداد زیاد شان از طبقه نسوان است. واقعاً البسه ملی معرف ملیت ماست و ما قبلاً هم بدین نکته اشاره کرده و گفته ایم که با وجود اینکه کلتور هر ملت همیشه تغییر پذیر و در حال تحول است و پدیده های عصری خواه مخواه و قهرآ در کلتور ما هم مزج میگردد و ما هم حواسی نخواهی ناچار هستیم که با سانس مقوله (خذ ما صفی دع ما کدر) از کلتور دیگران هم اقتباسات معقول بکنیم باز هم در همه حال باید نشانها و علایمی در ما وجود داشته باشد که با آن علامه شناخته شویم که افغان هستیم. در مورد البسه ملی ترویج آن تا حال در نشرات مامباحی صورت گرفته و حتی موضوع را با اقتراح گذاشته اند که فضلا و نویسندگان مادر اطراف آن اطهار

بازارهای کابل

در بازار موجی پره از چرم گاو و پیسزارهای اعلی می خستند
میگویند : « شور بازار » اصلاً « شهر بازار » بوده ...

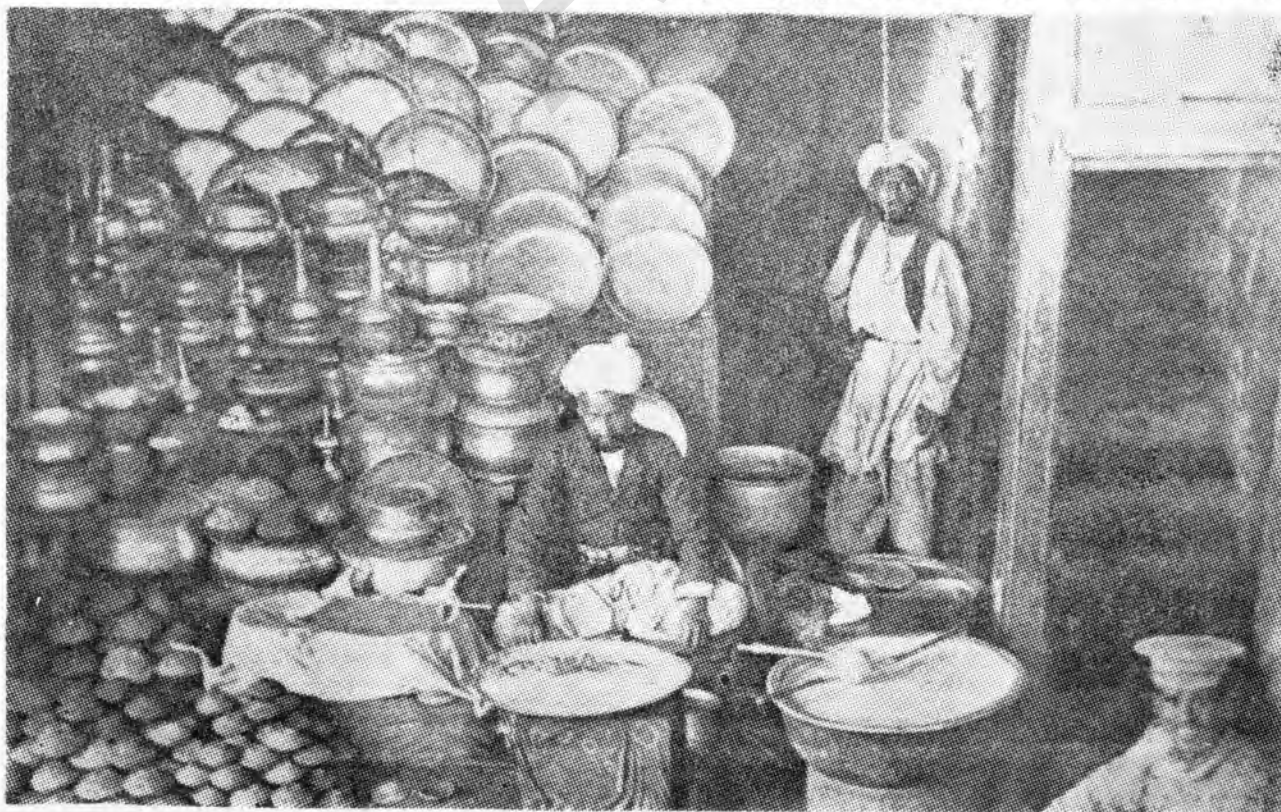
ها نوار ، زنجیر ، ریسمان تاری
سرمه ، چقماق ، بازوت و ساچمه
بفروش می رسید ولی یکروز در
اثر بی احتیاطی دکان محمد شریف
منقلب گردید و پپ های با روت
شعله ور شد که در اثر آن دست ها
وروی محمد شریف سوخت که بعد
ها در اثر تداوی شفا یافت اما تا
وقتیکه زنده بود داغ های سوختگی
در رو و دست های وی بمشاهد
میرسید.

بعد از آن بازار چارسوق بود که
می توان این بازار را هم ارجل
(بقیه در صفحه مقابل)

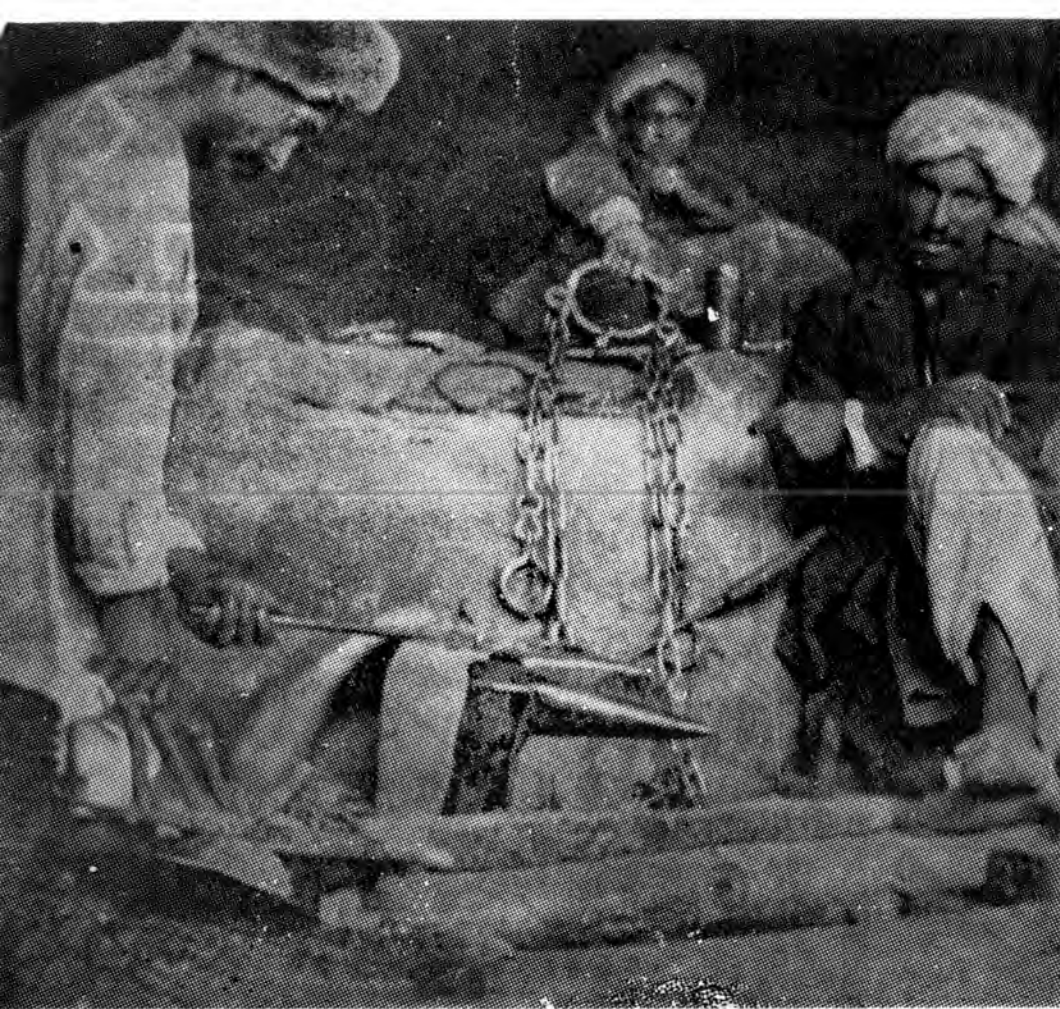
زیادی هم داشت زیرا که هیچ مسگر
بیکار نبود و چکش شان مرتب روی
مس می خورد و ترنگ ترنگ گوش
کرکن بوجود می آمد، البته در آن
زمانه ها ظروف المونیوم تازه
بکابل وارد شده بود که مردم به
خریداری آن کمتر تمایل داشتند
و حتی مردم می گفتند که از استعمال
ظروف المونیوم مرض سل پیدا
می شود و لهذا بازار مسگرها خیلی
گرم بود. قیمت فی پاو مس بصورت
مال پخته هشت- نه تا دوازده
افغانی بود، در اخیر این بازار دکان
های خورده فروشی بود، درین دکان

در شماره گذشته تحت عنوان
« باکابل قدیم آشنا شوید » از بالا
چوگ کابل حرکت کرده، تا پان
چوگ رسیدیم و اینک بازار مسگری
داخل می شویم .

بازار مسگری نسبت به چارچته
قدری کم عرض و چته آن بصورت
قیچی پوش پوشانیده شده بود، از
مسگر های مشهور این بازار مسی
توانیم از خواجه نجم الدین ، خواجه
قیام الدین ، خواجه شمس الدین ،
کلانتر حسن ، خلیفه عاشور و خلیفه
غلام حسین نام ببریم ، این بازار
عما نقدر که مردحم بود سرو صدای



خلیفه
عبدالرسول
از فالوده
پزهای
مشهور
بازار
چارسوق
کابل



فروشی گفت و جا دارد که درین موقع از ماماشیر بقال مشهور به ما شیر مارگیر، ملا عبد الرسول فالوده بز، پیادر دین ذغال فروش، کلانتر جمال الدین عطار، خلیفه فقیر کله بز و محمد رضا هو تلی یاد آوری کنم. چه دکانداران با انصاف و خدا شناس بودند، این بازار تاسرا جی ادامه داشت و در بازار سراجی یک سلسله دکان های بنجارگی وبعد از آن سراجی بود، مشهورترین بنجاره ها، حاجی غلام قادر، غلام حسین، ماما غلام نبی، حاجی فضل احمد، حاجی احمد جان، کاکا غلام فاروق، ملا غلام صدیق، عبد المجید محمد اکبر، محمد حسن، غلام محی الدین و حاجی ایوب بود. در بازار سراجی اجناس چرمی از قبیل کمر بندها، قطار وازنه پوش تفنگ، عراق اسب وغیره ساخته می شد و به فروش میرسید استاد نامی این بازار خلیفه محی الدین بود، این شخص باظرافت هایی که داشت به دربار سراج الملت راه داشت، بعد ازین بازار موجی پره بود که از چرم پیزار های بسیار کلفت بنام پیزار افغانی می ساخت (اصلا پا افزار است یعنی افزار پای که برور زمان در آن تحریف بعمل آمده و پا افزار پیزار شده است) از پیزار دوز های مشهور یکی خلیفه شیر مارگیر بود که بامار های خطرناکی سرو کار داشت و همیشه در دکان وی ده پانزده قطی مار موجود بود مار منگری، گسن (بضم گک و س) شتر مار کفچه مار، سندر مار، سیاه مارو غیره همه را رام خود ساخته بود.

پیزار یک پوشاک اقتصادی بود و یک جوره پیزار بیست و بیست و پنج افغانی قیمت داشت که لا اقل سه سال دوام میکرد، پوشاک مردم بصورت عموم پیزار بودولی مامورین و بعضی اشخاص سر شناس دیگر بوت می پوشیدند و لهذا بازار پیزار دوزی هم خیلی گرم بود. در اخیر بازار موجی پره چته ختم می شد و بطرف راست کوچه

خلیفه رحمن آهنگر که شصت سال قبل در بازار آهنگری دکان داشت

و بحدی در کار خود مهارت داشت که اکنون سامان ساخته دست وی می تواند در جمله اشیای انتیک شامل شود.

ازین بازار که می گذشتیم بد و راهی میرسیدیم، راه طرف چپ به تخته پل که در زیر بالاحصار واقع است منتهی می شد و از راه طرف راست به شور بازار داخل می شدیم می گویند اصلا شهر و بازار بودولی آهسته آهسته (شهر و بازار) به شور بازار تحریف شد و این نام در عهد امیر شیر علیخان بدین بازار گذاشته شده است، زیرا که بالا حصار در حقیقت شهر بود و این بازار متصل آن بود. درین بازار از هر صنّف کسبه آکار امانند بقال، بینه گر، بز بنجاره، عطار وغیره وجود داشتند دو سرای تجارتی هم درین بازار بود بنام های سرای عزیز و سرای صوبه و از تا جران مشهور آن میتوان از

(بقیه درص ۲۸)

آهنگری وجود داشت که همین حالا هم وجود دارد در اخیر این کوچه بازار آهنگری شروع می شد مشهور ترین آهنگر ها عبارت بودند از خلیفه رحمان، خلیفه رجب و خلیفه کجو، درین بازار انواع سامان آهنی از قبیل سامان زراعتی زنجیر ها آهن جامه تعمیر مثل زنجیر و زلفسی سیاه میخ و گل میخ و همچنین سامان نجاری و گلکاری از قبیل تیشه اسکنه، رنده، گل ماله دست پناه وغیره ساخته می شد. بعد از بازار آهنگری خورده فروشی بود که سامان تعمیراتی خارجی درینجا بفروش می رسید حاجی محمد اکبر، حاجی محمد اصغر، حاجی شهنواز، محب از خورده فروش های مشهور بودند در همین بازار چند دکان خراطی هم وجود داشت که گوت های سطرنج نی های چلم وغیره را با نفاست و ظرافت تمام می ساختند استاد مشهور خراطی حاجی عبد الرزاق بود

فخستین عباد نگاه مسالمت

لیث بن قیس یا شاهد و شمشیره

تبع صابر هروی

در کنار دریای کابل بشهادت رسید و در همین نقطه ایکه فعلا بمزار شاه دو شمشیره معروف و مشهور است بدست حضرت عبد الرحمن بن اشعث (رض) دفن گردید. و قتی خبر شهادت حضرت لیث بن قیس به لشکر اسلام که در تمام نواحی شهر مصروف زدو خورد بودند رسید برآشفتند و تمام دروازه ها و کوچه بندی های هر محل را شکسته همه در مسال هاو معابد و آبادیهای کابل را بکساک یکسان نموده و اغلب انبار ذخایر آذوقه و اسلحه را متصرف شدند که بالاخره زنبیل شاه کابل تسلیم گردید و کابل نیز جزء فتوحات اسلامی شد.

در آن آوان فاتحین اسلام را رسم و عادت بود که هر جا را به تصرف خود در می آوردند برای ترویج و انتشار مفکور مسال توحید و یکتا پرستی در پهلو میزار شهادی اسلام عبادتگاه و مساجدی را بنا می نهادند و آباد می کردند بهمین اساس در جوار مرقد حضرت لیث بن قیس رض بامر عبد الرحمن بن اشعث مسجدی آباد کردند که این اولین مسجد و عبادتگاه مسلمین در کابل بود و بنام مسجد (شاه دو شمشیره) مسمی گردید.

«بقیه درص ۹»

وقتی موج بیکران فاتحین اسلام بشهر نزدیک گردیدند زنبیل شاه کابلی حکمران کابل به لشکر یانش اورداد تادر واژه های شهر را از هرسو بروی آنها به بندند و در عقب دیوار های پر از تیرکش و برج های بلندو مشرف به خارج و داخل شهر برای دفاع از هجوم و حمله عرب ها تقسیم کردند.

عربها از دروازه سمت دهمزنگ حملات خود را بشهر شروع کردند و بسختی توانستند تا نزدیک دیوار شهر خود را برسانند که در ازای آن تلفات سنگینی برداشتند و مقاومت قوای داخل شهر عربها را که در ظرف چند شب و روز آذوقه خود و حیوانات را تمام کردند و مهمات خود را نیز از دست دادند بودند مجبور به عقب نشینی و عزیمت بطرف غزنی کردند. همزمان با این شکست عبد الرحمن بن اشعث بیاری لیث بن قیس شتافت و جنگ دوباره در گرفت و حمله و هجوم بسوی شهر باشدتی هرچه تمامتر آغاز یافت.

قوای تازه دم عبد الرحمن بن اشعث موفق شد از ناحیه معبر دهمزنگ دیوار مستحکم و ضخیم شهر را از چندین جا سوراخ کنند درین نبرد تاریخی حضرت لیث بن قیس رض که مردم می دیدند با دو شمشیره از زمین و پسا می جنگید

قبل از اینکه قوای فاتح اسلام متوجه کابل گردد، این شهر با برج و بار و حصارهای مستحکم، دیوارهای قوی و ضخیم دارای برج های ترصد و تیرکش های مناسب، پیره و کشیک، داروغه و کوتوال و میر شب مجرب بود و انبوهی از هر طبقه مردم در زیر سایه حمایت و حکمروایی زنبیل شاه کابلی در نواحی مختلف

این شهر به آرامش و امنیت بسر میبردند در سال ۷۰۰ میلادی مطابق به سال ۸۱ هجری که کابل بعد از فتح غزنی طرف توجه عبد الرحمن بن اشعث سردار فاتح اسلام قرار گرفت شهر کابل زیبا، از هر حیث غنی و بازارهای آن پراز امتعه و مسال التجاره، نواحی و محلات آن معمور و پراز جمعیت و مندوی و گدام های ذخیره آن مملو از مواد خوار و بار بود و مردم این شهر فوق العاده در امن و امان حیات سپری می کردند. تازه درین سال بود که (لیث بن قیس) بن حضرت عباس (رض) به فرمان عبد الرحمن بن اشعث رض از غزنی بطرف این شهر مستحکم و دارای حصارهای شامخ حرکت کرده و برای فتح کابل و انتشار دین اسلام با گروهی از مردان سلحشور و مسلح و یک تعداد مبلغین و وعاظ در عقب دیوارهای شهر کابل اطراق و موضعگیری کرد.



قاله کوزه

به نیتی می نویسد و آنرا کلو له کرده در کوزه می اندازد و اگر بعضی از دختران نو یسنده نباشد بدیگران می گوید که برای وی یک بیت بنویسد. پس از آنکه همه این تک بیت هادر بین کوزه جمع شد دور هم حلقه می زنند و با کف زدن و چنگ نواختن دختری را که از همه

زیبا تر است انتخاب می کنند این دختر بنام هر کس از بین کوزه یک کلوله کاغذ را بیرون می کشد و به آواز رساو خوش آنرا می خواند و دختران بیت را برای خود تعبیر می کنند بدون آنکه از نیت خود به دیگران چیزی گفته باشد این بخت آزمایی دوام می کند و دختر زیبا برای

هر دختر کاغذی می کشد و آنرا می خواند حلقه این دختر کان در حدود سی یا چهل نفر می باشد که مدت بیشتری را می گیرد و سخن به نیمه شبها می کشد درین تفاول خواندن و آوازی های پر شور به محفل رونق بیشتری می دهد و شب رابه نیمه ویاسحر می رسانند قصه عجیبی درینمورد شایع

است باین صورت که در یکی ازین تفاول ها دختری که سواد نداشت بدختر دیگر گفت که یک بیت بنام او بنویسد اما چون از نیت وی خبر نداشت این بیت حافظ را نوشت :

این چه شوربست که در دور

قمر می بینم

همه آفاق پراز فتنه و شر میبینم
بعد که دختر زیبا تر از همه این
تک بیت هارا بنام هر کس از کوزه
می کشید بنام همین دختر این بیت
برآمد.

دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا جان رسد بجایان یا جان زتن برآید

دسته دسته با کوزه های سفالین خرامان خرامان برای گرفتن آب از چشمه سارهای گوراوسرد جمع میشوند این دختر کان حینیکه برای گرفتن آب از چشمه سار هادسته دسته جمع می شوند بانواختن چنگ و چکچک و خواندن شعر ها و غزل های فولکلوریک می پردازند. شعر می سرایند شعر جنگی می کنند و بلبل وار چهچه می زنند یکی از ساعت تیری های این دختران فال کوزه است.

دختران جوان بد خشی چگونه بخت خود را می آزمایند؟

در شب های جمعه وقتی که از صرف نان شب وامور خانه فارغ می شوند در خانه یکی از خواهرخوانده هاگرد می آیند اول یک کوزه پاک و جدید رادر میان مجلس می گذارند و دیگران بدورش قرار می گیرند و بخت خود را می آزمایشند باینطریق که هر دخترك يك يك بیت از شعر هر شاعر که باشد روی پارچه کاغذ



ولایت بدخشان یکی از ولایات دور دست مملکت و دارای مناظر طبیعی دست نخورده است. چون این ولایت از مرکز دور افتیده و تاکنون خطوط مواصلاتی منظم ندارد و عبور و مرور اهالی دیگر ولایات در این ولایت چندان صورت نمی گیرد بنابراین کیفیت وزیبایی و سرسبزی طبیعی بدخشان همچنان از نظر ها پنهان مانده است.

بدخشان از جمله ولایات سرد سیر و آب و هوای بهار و تابستان آن روح انگیز است. کوه های پر برف و با حاصل دشت و صحرا های سرسبز و غنی، دره های شاداب و روح پرور آن هر بیننده را بخود جذب مینماید، دخترکان پر پیروی خوش صورت بدخشان زبا نزد عام است اندام باریک و رسا پوست مرمرین و لغزنده و شفاف گیسوان بلند و پافته شده غلوه، چشمان مست و آهو وش و سرمه کرده شان دل هر بیننده رادر سینه به طیش می اندازد

این دختر کان پر بچهر با وجود مالداري، تهیه هیزم و چوب، چیدن میوه، خاصتا سیب و ناک مشهور و لذیذ بدخشی روقت و روب، بختن نان های رواشی تندوری و بافتن پارچه جات برای لباس و چپن و ساختن چوری (بفتح اول) و خامکدوی کلاه ها و دستمال های زیبا و تهیه پارچه چکن های مشهور با زهم

همه این بیت را چنین تعبیر کردند
که یا این دختر بزودی میمیرد یا
اینکه بشو هر میرسد اما فردای
عمان روز با اصطلاح بخت وی بازگردید
و طلبگاران عقب وی آمدند و دختر
نامزد شد و بعد از چندی عروسی
وی انجام یافت.

فال کوزه از جمله عنعنات است که
می توان آنرا در شمار کلتور آورد
و تاکنون هم فال کوزه بین دختران
جوان رواج دارد.





د پخوانی کلتور ساتنه د ځوان سر
لخوا د ملت به سر تیر پیرانه ده

پیدا کیدو موجب گرځي. مثلا زمونږ مرکزونه چې د خپلو اطرافیانو د ملي حیثیتونو نماینده دی په ځای ددی چه اطرافیان تری دځان په اصلاح کښی استفاده وکړی برعکس وایی بنارونه بدل شویدی. همدا شان بنا ری سلیقی د خپلو اطرافیانو ملي جامو اود ترویرا په مقابل کښی پخوا نو چینو د پتلون په ځای لو یو پر تگوتو اوږ دو کمیسو نو او نورو جاموته وگوری نو د ملي کلتوری افتخار خاطر تری نشی اخستلی بلکه د اصلاح وړنی بولی او رښتیا که یوملی موچ وټاکلی شی زمونږ اطرافی لباس په خپل سا ختمان کښی اصلاح ته ضرورت لری مگر له بده مرغه مرکزونه خپل کلتور او خپلی ملي جامی او اخلاقی بنیاست ته متوجه نشول او اطرافیان د خپل ملي اقتصاد دگټور از زښت دبرخی او تجربی جامی په استفاده کولو سره د خپلی جامی اصلاح او ساختمان ته په فکر نه شول بلکه دواړه برخی دیوبل نه تضاد او ژوند ئی دجامو او کلتوری دستور په استعمال کښی بدل ښکاری پخوانی تجربی هیری اونوی زده کړی د ملي افتخاراتو د زیاتیدو په تایید عملی شوی نه دی نو په دی حساسه مرحله کښی چه مونږ دیوی انکشافی دوری او مثبت تحول په حال دخپلو تولیداتو او شتمنیو خاوندان خپلی هر ډول منابع (په مخامخ پانه کښی)

د ذوق او سلیقو تحریک ووايو بلکه باید دخپل ملی حیثیت دساتلو سره خپل کلتور او ثقافت اصلاح او ښه کړو اود ملی موچ په نوم په نوی علمی زده کړه کښی چه زمو نسې

مونږ دژوند دښه کولو دپاره د پخی تجربی په تائید نوی زده کړی ته هم ضرورت لرو مگر په نوی زده کړی کښی باید خپل ځان بدل نکړو او دوخت د تقاضا او ایجاباتو سره سم د علمی کرامت

نوی ژوند او نوی کلتور

صلاحیت د ملي حیات سره مرسته وکړای شی کلتوری طرزونه اصلاح کړو او په دی وپو هیرو چه نن مونږ هرڅه لرو مگر د استعمال او استفا دی طریقی رانه لری غوندی هیری شوی دی په داسی حال کښی نن مونږ خپلی ملی صنایع اونساجی لرو دخپل ضرورت وړ تو لیدات ئی بازار ته وړاندی کړی دی مگر مونږ پخپله شتمنی کښی خپلی جامی وانه غوستلی اود نور کلتوری مو د تعقیب او استعمال ته د ذوق او سلیقی په غلامی نه و ساتل شی او په دی فکر نظر کوو.

او پوهی نه داسی استفاده وکړو چه هغه زمونږ د ملي او تاریخی افتخاراتو او نیکمرغی او بناء دپاره مو نروی مونږ باید علم زده کړو اود علم په زده کړه کښی دنیک عمل په پیروی د ملي ضرورتو نو دلری کولو په هڅه داسی طریقی د عملی تطبیق لاندی ونیسو چه د هغوی نتیجه د تاریخی افتخارا تو دزیاتولو اوملی حیات دښه کولو سره مرسته وکړی او زمونږ ژوند پردی کلتور او عیاشی فیشن ته تسلیم نشی او ددغه وگړی وچه ترقی په فیشن تقلید کړی نه ده اونه

په داسی حال کښی چه دغه تقلید زمونږ د اقتصادی کمزوری او اخلاقی ژوند دمتا ثر کیدو لو سبب کیری او مینه پری نه ما تیری بلکه دکرکی د

دا د موفقیت اساس دی چه مونږ دخارجی سیلا نیانو دموچ په لید لو خپلی جامی بدلی کړو اودغه موچته

اودکیمت پوره کولو او کیفیت دسمولو ملی طریقی او مساعد شرایط او باید دخیل صلاحیت او حیثیت په مرسته افغانیت وساتو او داخلاقو بنایست وپیژنو، بنیخی خیلی سچی ملی جامی اغو ستل دځان اصلاح و بولی. او نارینه داسی ملی موډ اختیار کړی چه هغه ملی صنایعو ملی تولید څخه استفاده وشی او په ساختمانی سکنتلو او گنډون کښی ذوق اوسلیقی دملی کلتور عکاسی او دافغانی افتخاراتو په معرفي مرکزی او اطرافي متضاد طرزونه اصلاح ته دعوت کړی چه پخی تجربی بی نوی زده کړی ته د دوستی پالنی طریقی داقتصادی ژوند اخلاقی طرزونه د خپلو شتمنیو داستفادی لاری خپل ادبی او هنری سبکو نه داتفاق اوملی وحدت عوامل اودنوی عصری ژوندون موثر ارزښتو نه وښئی چه افغانی دستور العمل او کلتوری ژوند د نورو په موډ کښی متاثر نشی ژوندون دسمبنت په اساسو نو بدل کړو مگر ځائی بدل نکړو او د تجربی اوزده کړه، نه داسی استفاده و کړو چه هغه د افغانیت، ممثل اودافغانی افتخاراتود زیبا تولو سره مرسته وی. اود هغه دستور العمل څخه استفادی و کړو چه زمونږ پخوانیو په خپلو کلیوا لو حجر و کښی دشی کینا ستلو په مجلسو نو په هنر اودادب داخلاقو سمون اود کور کلی اصلاح غوښتله اود خپلو کلتوری مرکزو غږی و.

هغه ټولنی چه دعبادت و لمونځ دپاره به په یوه ولسی جماعت کښی پنځه وخته راټولیدل اودینی مسئلی به ئی او زید لی.

سهار مازیگر هغه غونډی چه دکلی په په به راټولیدل او پخپلو کسبونو به ئی نوی مشوری کولی. دحجری، جومات اودبی میلمه به تری وزی نشو پاتی کیدلی نومو ئی باید دغه اساسونه بیرته دخپل ژوند دپاره د دستور العمل په حیث ومنو او گټه تری واخلو.

«درد مند»

در طول تاریخ بیش از یک هزار سال این مسجد در اثر حوا دثجوی واستیلای بیگانگان چندین بار منهدم و چندین بار توسط سلاطین اسلامی آباد گردیده است و اهمیت تاریخی خود را بنام اولین عبادتگاه مسلمین در کابل محفوظ نگه داشته است.

در زمان حکمرانی نصیر الدین هما یون بن بابر شاه که بیشتر مفاخر تاریخی را از ویرانی وانهدام حفظ می کرد توسط طراحان و معماران ورزیده خراسانی این مسجد را مجددا بصورت یک منزله دارای باغی وسیع و حیاط زیبا آباد کرد در آن زمان صحن مسجد بزرگتر بود و سرک موجوده ایکه مسجد و مزار حضرت

لیث را از یکدیگر جدا می سازد با یک قسمت از باغ عمارت دارالمعلمین عالی (سمت شمالی مزار و ساحه ازسرك سمت غربی تانصف بیشتر چار راهی موجوده) نیز مربوط مسجد و مزار بود که دارای اشجار توت وغیره بوده عبور و مرور مردم فقط از قسمت جنوبی مسجد که بین مسجد و دریا واقع بود صورت می گرفت. در قسمت شرقی مسجد الحاقیه ایکه عبارت از غسلخانه، بیت الخلاء های خا مکاری بود تا آوانیکه سرك عمومی زیارت و مسجد را از یکدیگر جدا میکرد وجود داشت.

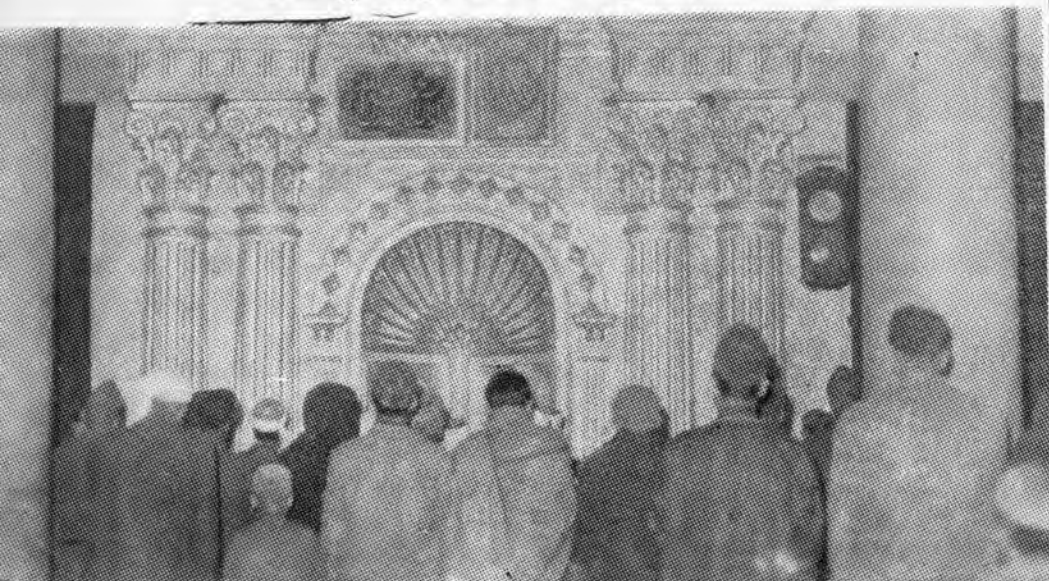
در زمان امانیه در سال ۱۳۰۶ یعنی چهل و چارسال قبل ما در شاه این مسجد را بیول و مصرف شخصی خود بصورت پخته و دو منزله که گنجایش نماز گذاران بیشتری داشته باشد آباد کرد که تا اکنون بحالت و کیفیت و جلال اولی خود باقی است و طبعاً هر سال از طرف بناروا لی ترمیماتی از قبیل رنگمالی و غیره در آن صورت می گیرد بعضی از منورین معمر یکه ایام آباد شدن این مسجد زیبا را بیاد دارند و بچشم دیده اند ادعا می کنند که نقشه این مسجد را اعلیحضرت امیر حبیب اله

خان شهید از سفر هندبا خود آورده بودولی عده دیگری را عقیده برین است که نقشه این بنای مقدس که بسبب مساجد و بنا های عراق است توسط یکی از بزرگان افشار طرح شده است که در هر دو صورت نقشه

عالی و دارای عظمتی خاص است که تا کنون باوجود عمارات عالی و پرمصرف عصری ومدرن ابهت و زیبایی خود را حفظ کرده و پابرجاست.

لوحه سنگی مر مرین که تاریخ اعمار این بنای مقدس دینی و با ئی خیر اندیش آن بخط خوش در آن نقش شده در بالای رواق منزل اول دست راست راه دخول به مسجد نصب است.

مسجد شاه دوشمشیره در پنج وقت از نماز گزاران پر است



صنعت تمثيل در کشور ما

بقلم جهانبین

خراسانی ، داستان امیر حمزه
صا حبقران ، یوسف زلیخای حبیبی
وازهمین قبیل کتاب هادر چنین
چچالس خوانده می شد ، افسانه
گوی شخص چالاک وزرنگی بود و
جهلات و عبارات را با چنان لهجه
ادا می کرد که گویی واقعا میدان معرکه
ای است و سهراب و رستم زال در
حال کشتی گرفتن اند ، این افسانه
گویان یک سپر ویک شمشیر چوبی
ویک نیزه چوبی هم پیشروی خود
میگذاشتند و وقتیکه مثلا باین ابیات
میرسید که :

شنیم گهرستم یل ارجمند
به شمشیر وخنجر به گرزو گمند
بریدو دریدو شکست وبه بست
یلان را سر و سینه و پاو دست
«بقیه در صفحه مقابل»

کشور و از اصلاح امور اداری به
وجود خواهد آمد. مادرین مقاله می
بینیم که صنعت تمثيل در کشور ما
چگونه شروع شده و چسان بتکامل
رسیده است .

در شروع بحث باید از افسانه
گویان و شب های زهستان یاد آوری
کنیم ، شبهای زمستان به اصطلاح خیلی
دراز است و لهذا برای وقت گذرانی
شب نشینی هایی ترتیب می شد و
مردم یک مجله یا یک کوچه و گلر بعد
از ادا نماز خفتن و صرف نان
شب بخانه یکی از رفقا جمع می
شدند و قدری گشمش نخود و پله
جواری هم در مجلس آورده می شد و
بعديک نفر قصه خوان با افسانه
گویی شروع می کرد. کتاب های
شهنامه ، سکندر نامه ابو مسلم

صنعت تمثيل در کشور ما شاید
سوابق طولانی داشته باشد و لی
چون مجله لمر تصمیم گرفته که به
زندگی یکصدساله ما روشنی انداخته
و پهلوی های تاریک آنرا روشن کند
بنابران ما هم در اینجا از یک قرن به
اینطرف حرف میزنیم ، باید گفت
مطالبی که در مجله لمر نشر می شود
اکثر آن منبع و ماخذ کتبی ندارد
بلکه فقط سینه به سینه حفظ شده
است و چه بسا که در تشریح بعضی
مسائل اشتباه رخ دهد که طبیعا
اشخاص معمر تر و وارد تر این
اشتباهات را تصحیح خواهند کرد و
باین صورت اگر نشرات مجله لمر
بهمین طریق ادامه پیدا کند در حقیقت
یک تاریخ جدید از مشاهیر ، از رسم
و رواج ها از ورود تمدن غرب در



صف اول از راست بچپ: بناغلی واحد علامه سلجوقی - بناغلی ملکیار - استاد غوث الدین - مرحوم استاد لطیفی - امید، نشاط - خزان
صف دوم از راست بچپ: مرحوم بیبا - ایل - مرحوم ذریع جلیاب - احمد ضیاء - مرحوم حسین رشیدی - محمد اسلام - استاد فقیر حسن
صف های عقبی: از راست بچپ: حفیظ الله - ماکر - مرحوم نعمت - کاکا رسول - عنایت الله - مرحوم سر خوش - بهره - جلال الدین (فوتو از سال ۱۳۲۲)

آنو وقت شمشیر را گرفته و حرکات پهلوان را تمثیل می کرد و حتی گاهی به دو کنده زانو شده و با اشاره دست حمله های پی در پی می کرد و با این طریق هیچانی در شنوند ه تولید می نمود ، خلاصه اینکه افسانه خوان توام با عبارات و ابیات حر کاتی هم از خود نشان میداد.

در بین افسانه خوان ها هر افسانه خوانی که بیشتر حرکت می کرد و بیشتر شطارت می نمود در جمله افسانه گویان ما هر بحساب میرفت همزمان با این افسانه گویان مداحان نیز بازاری داشتند که روز های پنجشنبه و جمعه در میدانی می آمدند و بساط معرکه خوانی رامی چیدند، مردم که خبر می شدند فلان مداح در فلان جا مداحی می کند یکی عقب

دیگر در آن محل گرد می آمدند و همینکه یکده مردم کافی جمع شده بود مداح شروع می کرد ، اگر چه مداح کسی رامی گویند که ابیات مدحیه را بخواند ولی این مداحانی که ما از آن نام می بریم قصه ها و حکایت هایی را بسمع شنوندگان خود میرسانند، مثلا قصه پهلوانی حضرت علی را با عمر و بن عبده و دویا فاجعه کربلا و یا کشتی گیری افراسیاب و اسفندیار و از همین قبیل قصه ها.

این مداحان در مقابل خود بلی گویانی هم داشتند که وقتی مداح قصه را شروع می کرد آن ها تایید می کردند مداح به چنان لهجه رساو و پر قوت حرف میزد که بعد از هر ده دقیقه عرق از سر و رویش

ریختن می گرفت و نفسش می سوخت و آن گهی به جمبوره خود صدا می کرد ملاجان بگوینک صلوات... خودش عرق از سر و روی خود می گرفت و یک پیاله چای گرم را بنوشیدن شروع می کرد و قتیکه با اصطلاح قدری دمش راست شده بود قصه خود را با همان آب و تاب چنین تعقیب میکرد کجا بودم اکنون فتادم کجا

عنان سخن شده ز دستم رها
بلی ! گفتم که افرا سیاب تیری رادر چله کمان نهاد و کش کرد... این افسانه خوانی ها و قصه گویی ها مخصوص کابل نبود بلکه در تمام شهر های افغانستان رواج داشت و حتی همین حالا هم در بسیاری از محلات کشور رواج دارد، افسانه گویان و قصه خوان ها نه تنها وقت (لطفاً ورق بزنید)

صنعت تمثیل در کشور ما

از جانی جنید ، حتی آفتاب تموز
فرق سر شمنونده را بجوش می آورد
ولی قصه ملاخضری رانا شنیده نمی
گذاشت در روز های محرم ونوروز
که قصه کربلا را می گفت کسی نبود
که از ریزش اشک خود داری کند.
وقتیکه قصه اش پایان می یافت
آنگاه یکنفر از بالکه هایشن قطفه ،
راهموار می کرد و مردم پول می
انداختند یک قران یک روپیه دو روپیه
حتی ده روپیه می انداختند گاهی هم
چنان دیده ام که با لکه ملاخضری
قطفه پر از پول را از زمین به آسانی
بر داشته نمی توانست .

همزمان با قصه گو بیان ومداحان
دسته سائین قناد در عهد امیرحبيب
الله خان ظهور کرد، سائین قناد
خودش قناد باشی حضور بود ، ولی
ظرافت طبع وی بالاخره او را سر
دسته یکدسته مقلد ها قرار داد ،
ایندسته مقلدان که به مشله های
سائین هم شهرت داشتند در اکثر
عروسی ها سهم می گرفتند ، صحنه
هایی را که اینان تمثیل می کردند یک
قصه یا داستان مرتب و منظم نبود ،
فقط کوشش می کردند که با پوشیدن
لباس های عجیب و غریب واستعمال
کلمات خنده آور و تقلید از لهجه های
محلی مردم را بخنداند ، بعد از اینکه

در يك محفل عروسی نان و چای
صرف می شد نوبت به مقلد های
سائین می آمد ، اینها روی حویلی را
خلوت کرده و يك خیمه کوچک می
افراشتند وسامان خود را در آن می
گذاشتند ابتدا يك شخص دو کف
پارا بالای شانۀ شخص دیگر می
گذاشت و يك ماسک مقوایی خنده آور
و در عین حال ترس آور را بر سر می
نهاد و بعد پیرهن دراز سرخ را می
پوشید . همینکه پرده خیمه را بالای
زدند شخص زیرین آهسته آهسته
خارج می شد و شخصیکه در شانۀ
های وی استاده بود آهسته آهسته
بلند می شد ، کسانیکه
باین صحنه آشنایی نداشتند و این
مرد سرخ پوش را باین قد دراز
میدیدند ذهن شان باز میماند این
مرد قد بلند بعد از يك دوره
دوباره به خیمه نزدیک می شد و

آهسته آهسته خود را خم می کرد و
در خیمه داخل می گردید نام این
شخص (لال دیو) بود یعنی دیوسرخ
زیرا او خودش خود را معرفی می
کرد و بالهجه عجیبی می گفت من لال
دیو هستم اگر رمی خواهید دستتان
را بدهید که بیک طرفه العین شما را
بکوه قاف ببرم ، وقتیکه دست خود را

دو صحنه از معرکه خوانی مداحان در کابل



مردم را خوش می گذشتانند بلکه
در حقیقت حسن شجاعت و جوان
مردی و جرات و شهامت را در مردم
تنمیه و تقویه می کردند . از همین
جاست که می گفتند :

هر آنکس که شهنامه خوانی کند
اگر زن بود پهلوانی کند
نیم قرن قبل بازار مداحی ملا
سفید یا ملا خدری (خضری) خوب
گرم بود البته میدانیم خدری کسانتی
را می گویند که جلد سفید
دارند و اکثر چشمان شان کمنور
می باشد .

ملا خدری یا ملا خضری که مرد
تنو مندی بود باریش سفید و چین
پخته یی و دستار سفید و مسحی های

چرمی وقتیکه وارد میدان می شد ،
مردم بسویش هجوم می آوردند ،

اکثر ملا خضری درسرای هاداخل
می شد وعقب آن مردم جوقه جوقه
درسرای داخل می شدند بعدیکه در
سرای و برنده های آن جا نمی ماند
و مردم در پام سرای اخذ موقع
می کردند . هیچوقت شنونده ملا
خضری کم از هزار نفر نبود ، در
حالیکه سایر مداحان بیش از یکصد
نفر را جلب کرده نمی توانستند .
قصه های ملاخضری دو ساعت دو

نیم ساعت وحتی سه ساعت دوام
می برد ولی بعدی گیرا بود که
تا قصه اش پایان نمی یافت کسی

بسوی يك شخص دراز می کرد آن شخص از ترس خود را عقب می کشید و دیگران بقیقه می خندیدند صحنه دوم خروج (کاله دیو) بود یعنی دیو سیاه این شخص هم با لباس سیاه و ماسک مضحك و در عین حال ترس آور وارد صحنه می شد و کلماتی می گفت وبعد گوگرد یا شمعی را بزديك دهن گرفته پف می کرد چون قبلادر دهن خود (قنبيله) انداخته بود در هر پف وی يك مقدار قنبيله از دهنش خارج شده و به کل شمع یا شعله گوگرد اصابت می کرد و به شعله های آتش تبدیل می گردید و بایک لهجه نرسناک می گفت من آتش نفسم و اگر بخواهم بایک پف همه شما را میسوزانم .

نوت: قنبيله عبارت از همان (مو نو او کسید دو پولم) است که از مرکبات سرب درست شده و در طبابت یونانی و عصری برای انواع زخم ها استعمال می شد رنگ آن تقریباً نارنجی است و قابلیت سوختن را دارد .

در صحنه سوم مرده هندو را در تابوت در شانیه های خود می آوردند و بعد از آنکه در صحنه يك دور میزدند آنرا روی میدان گذاشته دسته جمعی میگفتند که:

رام رام سنتیا ، میرا مشر مرگیا و بعد از تکرار این کلمات آخر الامر تابوت را آتش میزدند و باینصورت

صحنه سو زانندن يك هندو را تمثیل می کردند . در صحنه چارم يك مرد هزاره می برآمد و با دانگی که در دست داشت اینطرف و آنطرف به جستجو می پرداخت درینحال مرد دیگری بادریشی و بر جس و تلامه کاک از آنطرف می آمد و صدا می کرد (کمان، کمان) هرد هزاره همینکه فرنگی را میدید بروی حمله میکرد و می خواست او را از صحنه براند و پیهم بالهجه محلی او را دستنام میداد و پیوسته می گفت که حال ترا می کشم ، فرنگی اینطرف و آنطرف میدوید و مرد هزاره با دانگی که در دست داشت چند دانگ به پشت و پهلوی فرنگی می نواخت ، دانگ وی عبارت از چوب های نازک بانس بود که بیست سی دانه آنرا قوده کرده از سه چار جا آنرا با تا می بست که بیننده خیال می کرد يك دانگ چوپ است و وقتیکه بادانگ خود فرنگی رامیزد وی اگر چه افکار نمی شد ولی آه و ناله سر میداد تا اینکه سراسیمه و مضطرب می شد و از صحنه می گریخت و داخل خیمه می شد ، مرد هزاره اینطرف و آنطرف میدید و می گفت اگر باز دیگر ترا درینجا هادیدم میکشمت و بعد خودش هم به خیمه داخل می شد .

این صحنه سازی های مقلد هیا یا مشله های (به فتح میم) سائین قناد ، بعد از اجرای این نمایشات خیمه و سامان خود را می برداشتند و

ممثلین در روی سٹیج کابل ننداری



مداح بازست مخصوص

فریاد میگرد :

هر آنکس که شهنامه

خوانی کند اگر زن بود

پیهوانی کند

این درست مو قعی بود که باید عقب تخت خینه به خانه عروس میرفتند آنگاه این مقلد ها دایره زیر بغلی ، زنگ و دولک را گرفته بایکده شما خیلی خوانده خوانده و دایره و وزیر بغلی زده بسوی خانه عروس می رفتند و خینه را می آوردند .

مشهور ترین اعضای این دسته عبد الغفور ، بلند ، سلام و صفدر نام داشتند که تحت نظر عزیز مسخره کار می کردند شخص عزیز هم مرد ریش سفیدی بود که ریش خود را با اصطلاح مو رچه پی می کرد و سر خود را و سعه می نمود و همیشه مو های سرخ داشت .

در سال ۱۳۰۵ در روز جشن استقلال در پغمان برای اولین بار درام غر غنبت نمایش داده شد که ممثلین آن بسوی مرحوم گویای اعتمادی بود ، که البته این درام با آن صحنه سازی های دسته مقلدان تفاوت زمین تا آسمان داشت ، در همین زمان یکده اشخاص بنام پتلی بازان در صحنه ها نمایش میدادند این پتلی بازان صندوقی داشتند که دربین آن ماشینی وجود داشت و آنرا مانند گرامافون کوچک می کردند بعدگدی گک های از آن خارج می شد و صداهایی از گلو میکشیدند البته این صداها را خود پتلی بازان از حنجره می بر آوردند ولی بیننده خیال می کرد که همین گدی ها حرف میزنند .

از آن به بعد در سال ۱۳۲۰ که رادیو

(بقیه درص ۱۷)

مبارزه با بیسوادی

مبارزه با بیسوادی از آغاز پیدایش بشر همیان آمده است زیرا همیشه یک شخص نزد شخص دیگری رفته و از وی آلفا می آموخت در حقیقت بایسواد می مبارزه می کرد، در صدر اسلام علمای وقت موظف بودند که به بیسوادان سواد بیاورند یکصد و پنجاه نفر از مساجد نزد امامان می رفتند و بخوانند الفباء شروع می کردند گویا هر دو جانب هم معلم وهم شاگرد بایسواد مبارزه می کردند، مدرسه ها همه متبع

مبارزه بایسواد بود. و چنانچه تا حال در ممالک شرقی این مالاها و شاگردان وجود دارند حتی زنان با سواد دختران کوچک را در خانه های شان سواد می آموزند. ترتیب شاگرد گرفتن یا شاگرد نشستن هم این است که پدر طفل خود را با یک پتنوس شیرینی وقتد نزد ملا صاحب می برد و می گوید ملا صاحب پسر را برای آموختن سواد نزد شما آورده ام پسر را بشما سپردم استخوانش از من گوستش از شما و باینصورت اجازه گت و گتک راهم به ملا صاحب میدادند.

پسر از الفباء شروع می کرد و



بعد از آن پنج کتاب و سپس بوستان و گلستان سعدی و دیوان حافظ همه را میخواند بعد معلوم دینی شروع می کرد کتاب اول خلاصه کیدانی بود بعد از خلاصه، منیه، قدوری، کنز و مستخلص و باز هم هدایه شریف بود اما مبارزه با بیسوادی بشکل عصری تر در حدود نود سال قبل در عهد امیر شیرعلی خان شروع شد امیر مو صوف در نظر داشت که مکاتبی تاسیس نماید ولی باز هم پای استعمار در میان بود که نمی گذاشتند مکاتب تاسیس گردد پس اگر ما روزی تاریخچه مبارزه با بیسوادی را تدوین کنیم باید از عهد امیر شیر علیخان نام ببریم ولی مبارزه با بیسوادی در عهد امیر حبیب الله خان شهید با افتتاح مکتب حبیبیه سراجیه بصورت

اساسی تر آغاز یافت و آهسته آهسته در تعداد مکاتب افزایش به عمل آمد و تاحدی رسید که اینک امروز می بینیم اما چون نفوس کشور زیاد و تعداد مکاتب و معلم و کتب درسی کم است ناچار هنوز هم در دهات و ولایات کشور همان مساجد و همان الفباء و کریماست که رواج دارد البته در مساجد صرف سواد رامی آموزند یعنی خواننده و نویسنده می شوند اما از ریاضی و هندسه و تاریخ و جغرافیه و فزیک و کیمیا خبری نیست. در ممالک آسیایی نیز مبارزه با بیسوادی تقریباً از یکنیم قرن با نظر طرف آغاز یافته است اندونیزیا، چین، آسیای غربی و آفریقا تقریباً در یک وقت مبارزه راعلیه بیسوادی شروع



کردند جمعیت (پوری تو موی) در آفریقا، نان بایی یوویا و چانگ در چین مبارزه را بشدت شروع کردند سر سید احمد، مولانا احمد حسین مدنی، پندت مدهن موهن و مالا یارجی در هند از اشخاصی اند که علیه بیسوادی قیام کرده اند و هر کدام موسس اصولی از اصول ها گفته می شوند. در تاجکستان

و ترکیه نیز مبارزه شدید تر شد و یکی از کارهای مهمی که انجام دادند این بود که حروف رابه لاتین تبدیل کردند زیرا آنان فکر میکردند که رسم الخط عربی یا فارسی برای بچه ها مشکلاتی را تولید می نماید باینمعنی که مثلاً وقتی بچه با سی و دو حرف الفباء آشنا می شود درحرف رابه صورت مجرد می شناسد مثلاً

می بیند که (ع) یک دهن و یک دامنه مدور دارد ولی در کلمه (علم) می بیند که از (ع) فقط دهن آن آمده و دامنه آن مفقود شده است طفل بحیرت میرود که این دامن ع چه شد و یاد کلمه معلم ملاحظه می کند که علاوه برینکه دامنه آن گریخته تغییر شکل هم داده است و هیچ دلیلی وجود ندارد که دهن طفل قبول کند که

طرز کاکا در چهل روز خواننده میساخت

با طرز صوت غازی در بیست روز خواننده می شدند

اصول لایک دیر خواننده میسازد اما نویسنده نه

در اصول یونس ۱۰۸ حرف الفباء به ۱۸ حرف تقلیل یافته

نگارنده این مضمون است که از نخستین شاگردان کاکای مرحوم بودم تطبیق این متود یکی دو سال دوام کرد در سال ۱۳۰۶ مرحوم اعلیحضرت امامان الله خان پادشاه وقت تصمیم گرفت متودی بوجود آید که در ظرف کمتر از چهل روز مردم خواننده شوند مرحوم ملا عبد الفتاح سلجوقی مولوی عبد الباقی فرهادی، مرحوم میرافغان استاد میرسید قاسم و علامه سلجوقی را وظیفه داد که درین متود فکر کنند اینان طرز جدید تری را بوجود آوردند و ادعا کردند که با تطبیق این سیستم در ظرف بیست روز شخص خواننده می شود و یک

گاهی ع دامنه خود را از دست می دهد، مسئله اعراب مشکل دیگری است که مقابل طفل عرض اندام می کند همچنین تبدیل حروف فارسی یا عربی به لاتینی از تعدد حروف میکاهد مثلاً ع و الف یک حرف میشود یا (ص، س، ث) و همچنین است (ذ، ض، ظ) اینک باین منطق آنان حروف مروج و معموله خود را به لاتین تغییر دادند.

در سال ۱۳۰۴ شمسی مرحوم سید احمد لودین مشهور به کاکا که در عسکری عهده غنچه مشری یا به اصطلاح امروز دگرمنی داشت طرز سواد آموزی ای را بنام طرز کاکا به وجود آورد و ادعا می کرد که با تطبیق این متود شخص ناخوان در ظرف چهل روز خواننده می شود این سخن هیاهویی را راه انداخت و کاکا سید احمد رساله ها و مفلت هایی چاپ کرد و اولین بار متود خود را در قطعات عسکری تطبیق کرد و نتیجه هم گرفت واقعا اکثر بیسو ادان در ظرف چهل روز خواننده می شدند و شاید همین حالا هم بسیاری اشخاص در محیط وجود داشته باشند که در سایه طرز کاکا خواننده شده و اکنون به مراتب عالی هم رسیده باشند از جمله یکی

سلسله او راق و تابلو ها و پا مفلت هایی هم چاپ کردند نام این متود را طرز صوت غازی گذاشتند. طرز کاکا قدری پیچیده تر اما

اساسی تر بود باینمعنی که بالای حروف نام گذاشته بود مثلاً (م) راه چارشکل به شاگرد می آموخت مانند (میم، ماش، میم، مهر، میم محمد میم رسم) و شاگرد از روی آن به اقسام میم آشنا می شد و می فهمید که میم ماش میم مال میم ماه و غیره همه کلوله نوشته می شود همچنان جیم جام، جیم جم، جیم جنت و جیم جزا.

بهر حال اگر در اینجا تمام خصوصیات متود کاکا یا طرز کاکا را شرح دهیم به طوالت خواهیم رفت و بهتر است خوانندگان عزیز خود را سرگردان نساخته مختصراً از خصوصیات طرز صوت غازی صحبت کنیم درین طرز زیاد تر به ترکیبات (لطفاً ورق بزنید)



مبارزه با بیسوادی

کلمه (س) را می شناسد اما حرف (ه) در صفحه ده کتاب در کلمه (هاون) نشان داده شده درین قسمت هم طفل به تشبث فکری دچار می شود ازین قبیل انتقادات بر کتاب لاپاک زیاد موجود است و اما در اصول یونس از یکطرف تسلسل حرف و فو جود است و از طرف دیگر از شکل و صوت حرف استفاده می شود. در اصول یونس طفل از آغاز درس حرف و را می شناسد و بعد فقره رابه کلمات نقطه (ز) مرا مک چشم تصویر را تشکیل میداد بطفل و کلمات رابه حروف تجزیه کرده می تواند در اصول لاپاک حافظه بیشتر بکار می افتد در حالیکه در اصول یونس عقل و ذهن بکار می افتد و حافظه بر کنار می ماند و بنابراین اصول یونس را می توانیم (اصول صوتی) بنامیم.

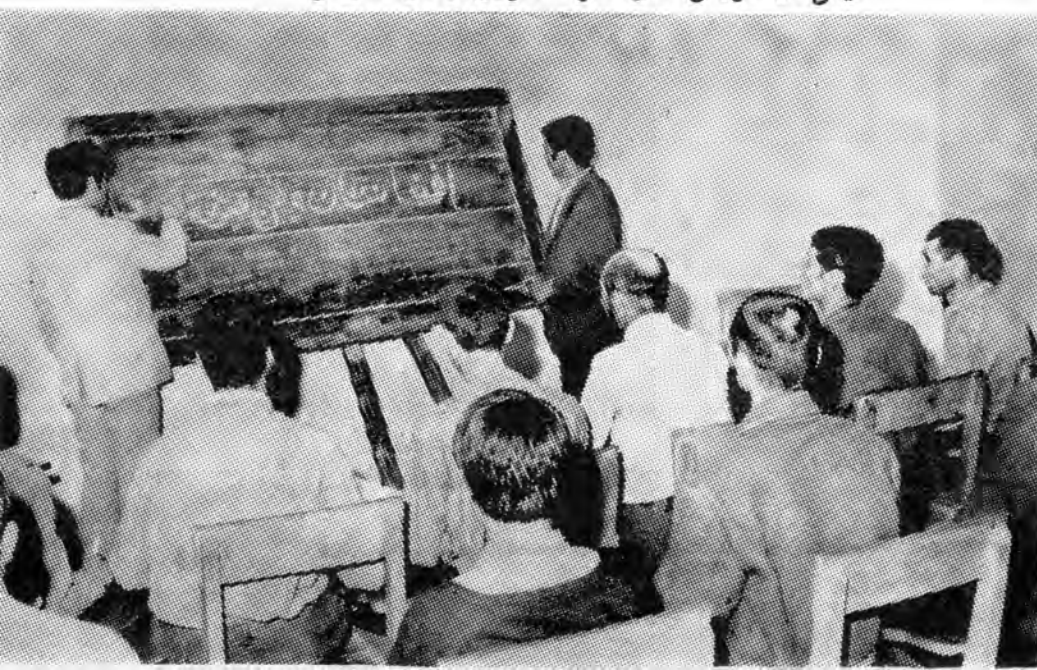
از مزایای دیگر اصول یونس این است که طفل در شصت ساعت یعنی شصت درس يك ساعته به سواد آشنا می شود در حالیکه در اصول لاپاک سه صد و شصت ساعت لازم است. خصوصیت دیگر اصول (بقیه ص ۱۹)

مثلا شکل صندوق را که در پهلوی آن حرف (ص) نوشته شده بود به بچه نشان میداد و بچه باید اول صندوق را می شناخت و باز (ص) را می شناخت اما (ن، د، و، ق) طفل را به تشبث فکری دچار می ساخت از طرف دیگر این شکلی را که طفل می دید تنها صندوق نام نداشت بلکه آت را یخدان و یا بکس هم می گویند و یاد شکل (زن) حروف (ز) در فك زیرین رخساره تصویر يك زن که نقطه «ز» مرد مک چشم تصویر را تشکیل میداد بطفل شناختانده می شد و در کلمات وزن و وزن عقل طفل قدیمی داد بنابراین در اصول لاپاک شکل رول مهم داشت و طفل کلمات را از روی شکل کلمه یاد می گرفت مثلا طفل يك جمله را می خواند که (احمد نان را برد) و این جمله را بهمین شکل یاد می گرفت ولی وقتیکه جمله تغییر داده میشد مثلا نوشته می شد که (نان را احمد برد) طفل دچار شك و اشتباه می گردید همچنین در اصول لاپاک تسلسل حروف وجود ندارد مثلا در صفحه (۲) کتاب لاپاک در کلمه (سه) حرف (ه) استعمال شده که این حرف برای طفل نا آشناست و صرف درین

حروف توجه شده بود و بیست و هشت یاسی و دو حرف القباء ر علیحده علیحده نام گذاری کرده بودند مثلا الف مفرد الف مر کب یا ت مفرد ت سرات میان یا جیم مفرد جیم سرا جیم میان یعنی هر حرف را سه حرف ساخته و به خط جلی در روی کاغذ چاپ کرده بودند این اوراق رهنمای متودیه تعداد ده ها هزار طبع گردید و بدسترس ملا امامان مساجد گذاشته شد طرز تدریس برای ملا صا حبان فهمانده می شد و بعد از ادای نماز شام هر نماز گزار سر جای شان می نشستند و ملا امام بدرس شروع می کرد در حقیقت تمام این طرز ها و متود ها جانشین اصول بغدادی گردید اما تعداد حروف درین متودها به یکصد و نه حرف میرسد البته این مبارزه دوام کرد تا اینکه اگتشتا ش سال ۱۳۰۷ واقع شد و آن قدح بشکست و آن ساقی نماند بعد از آن در سال ۱۳۲۲ علامه سلجوقی متودی را به وجود آورد که عبارت از پارچه های تخته سیاه بود که در روی آن حرف نوشته شده و حروف ها را روی تخته پهلوی هم می گذاشتند و باین طریق تدریس می نمودند ولی این متود دیر دوام نکرد در سال ۱۳۲۵ جناب محمد یونس مشهور به متخصص کیمیا طرز جدیدی را در هرات بوجود آورد و آنرا مورد تطبیق قرار داد همزمان با وضع متود یونس در افغانستان، مستر لاپاک در ایران مبارزه با بیسوادی را طی متود مخصوص شروع نمود درین سالها اصول یونس آهسته آهسته پیش میرفت تا اینکه در سال ۱۳۳۰ لاپاک بافغانستان آمد و طرز خود را مورد تطبیق قرار داد.

خصوصیات متود لاپاک از نظر دانشمندان این بود که طفل از شکل شی باسم و باز بحرف واصل میشد

یکی از کورس های سواد آموزی در حال تدریس



میله تخت صفر

هر که بالاله رخان باده

گلرنگ شد

حکم میرزاست که در تخت

صفر سنگ کشد

یکی از شعرای آن زمان در يك شعر خود میگوید :-

هر که بالاله رخان باده گلرنگ کشد
حکم میرزاست که در تخت صفر سنگ
کشد

تفسیر این بیت را باین مفهوم میکنند که وقتی سلطان حسین میرزا خواست منطقه تخت صفر را آباد کند مردم را بصورت (بیگار) برای هموار کاری و تسطیح این منطقه می بردند بر علاوه مجرمین زندان شهر نیز هر روزه مکلف بودند در تخت صفر کار کنند .

همین اکنون در بلند ترین قله این کوه تخت هموار و بزرگی وجود دارد که در اطراف آن سنگ های بزرگ و کوچک رابه ترتیب چیده اند و همین تخت بنام تخت صفر معروف است .

در دامنه این کوه تا چشم کار میکند باغ و بوستانست و ارغوانستان آن بوسعت بیش از ده کیلو متر میباشد در روز نو روز مردمان دور و نزدیک به تماشای این منطقه می آیند و تا غروب آفتاب بخوشی و ساعت تیری می پردازند اسب های دهنده پر بها ، قوچ و گوسفند های خوب ، گاو های نسلی قلبه یی و شیر دهنده را سوار کاران و دهقانان در معرض نمایش قرار میدهند ،

بازار هوتلی ها طوافان ، دستفروشان نوازندگان محلی و حرفوی و شوقی درین روز گرمتر از هر وقتی است و باین ترتیب مردم هرات روز اول سال را تجلیل و این سنت باستانی را بر گذار می نمایند (بقلم ص، ه)

پانزده یا بیست سال قبل بر علاوه اشتراك مردم محفلی بزرگی بامصرف زیاد توسط مدیریت زراعت بمنظور نهال شانی و تجلیل از دهقان درین روز برگزار میشود ، میگویند منطقه تخت صفر در اوایل بیشه متروکی بود آب و درخت در آن وجود نداشت

سلطان حسین میرزا این منطقه را پسندید و امر کرد تپه های آن هموار گردد و يك جوی آب از (شیدائی) که در چند کیلو متری گازرگاه و تخت صفر واقع است بنام جوی (سلطان) به تخت صفر کشیده شود و ارغوان کاری گردد .

از زمانه هائیکه آریا ئی های پاکتراد در قطعات شانزه گانه که در اویستا ذکر شده مخصوصاً در کرانه های دریای هر یرود و مر غاب به زراعت و فلاحت پرداخته و این سر زمین ها را از حیث شادابی و سرسبزی برای زندگی و بود و باش برگزیدند جشن نو روزی را همه ساله بر گذار و باین تقیده بودند این روز را هر کسی که بسرور و شادمانی سپری کند تا پایان سال شادمانی ، فرحت و سلامت از آن اوست .

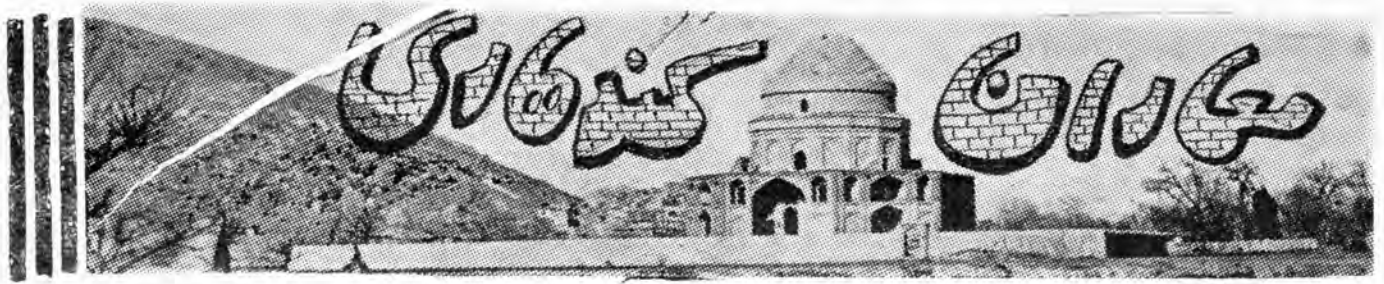
در روز اول سال (اول حمل) در تخت صفر که یکی از نزهتگاههای معروف و معمور در چند کیلو متری نزدیک شهر مشرف بدامنه کوه شمال شهر هراتست جشن بزرگ و عمومی بنام (میله قلبه کشی) برپا می شود که هزاران نفر بسواری موتر، اسب و مرکب و بعضاً پای پیاده از فاصله های دور و نزدیک در آن شرکت میکنند .

یکشب قبل دکاکین خوار و بار فروشی ، سماوارچی ، هوتلی ها ، کبابی ها و ماهی پز ها در جاهای معینه ایکه برای همین منظور تهیه و معین گردیده خیمه های خود را پیا میکنند .

این تفرجگاه صرفنظر از عمارات هوتل و قهوه خانه عصری دو لنتی دارای آبشار های زیاد ، خیابان های وسیع پوشیده از اشجار نازو (کاج سوزن برگ) ارغوان زرد و دیگر اشجار زینتی و میدانهای وسیع اسب دوانی ، پهلوانی ، بایسکل دوانی و بیشه های شاعرانه ای می باشد .

یگر بع ساعت

«ولینگتن» فاتح و اتر لو روزی بدیدار یکی از حکام رفت، و لی حاکم يك ربع ساعت او را دیر پذیرفت. «ولینگتن» ازین پیش آمده نا راحت شده، مطلب را بحاکم گوشزد کرد. بار دگر که حاکم باولینگتن کاری داشت، يك ربع ساعت زود تر از مو عود خود را به میعادگاه رسانید. پس به ولینگتن گفت: «امروز من هم يك ربع ساعت زود تر آمدم تا پیش آمده آنروز جبران شده باشد.» ولینگتن گفت: « آنروز يك ربع از وقت مرا تلف کردید و امروز هم یگر بع از وقت خود را ضایع ساختید .»



خلیفه حیدر، اکبر و فقیر جان در صف معماران در آمد . خلیفه عبدالوهاب کابلی و خلیفه خوشدل از بی بی مهرو شاگرد استاد ولی محمد قندهاری نیز رسماً معمار باشی شدند و بعضی استادان دیگر در اثر آموزش و شاگردی در پایتخت صلاحیت مهندسی و معماری یافتند . در عصر امانیه استاد غلام محی الدین برادر استاد یعقوب به حیث یگانه مسوول فنی تعمیرات هرات مقرر شد . باشاگردان خود که نخبه آنها استاد گل جان هراتی بود ، در آنجا عماراتی تحت ساختمان آورد وهم در آنجا دفن گردید استاد عبدالله در ساختمان های کابل - لوگر و پکتیا مقرر گردید دفتر عمر استاد دو ست محمد ، غلام علی ، حکیم ، عبدالله ، محمد یعقوب ، محمد رحیم ، طوریکه رسم روزگار است طی گردید و کاخ زندگی معماران از هم فرو پاشید . چنانچه در اواخر عصر مرحوم امان الله خان از معماران قندهاری . استاد بسم الله مرحوم پسر استاد لعل محمد استاد تاج الدین پسر استاد جلال ، استاد کریم پسر استاد رحیم در کابل به کار های عمرانی به کسب و پیشه سعی و اهتمام می نمودند . این زمانه است که هارتن مهندس و معمار المانی با زیر دستان متخصصین المانی بکابل آمدند و در عمرانات دارالامان پغمان و غیره تعیین گردیدند معماران قندهاری و کابل نیز در صف آنها بکارها گماشته شدند . شهر سازی ، خانه سازی ، پل سازی ، سرك سازی و غیره مودر نیزه می شد ستیل و کار خاص قندهاری نیز در استحاله واقع گردید . **ترازو**

«ادامه دارد»

و برون کوجه هم خیرات دادیم . استاد لعل محمد بعد تکمیل عمارت باغ بالا و توابع آن بادیستاری دیگر قندهاری ها و گنبد کوتوالی و ساختمان ارك شاهی قوت نمود . استاد جلال نیز رخت بر بست و ازین ویرانه بدر شد

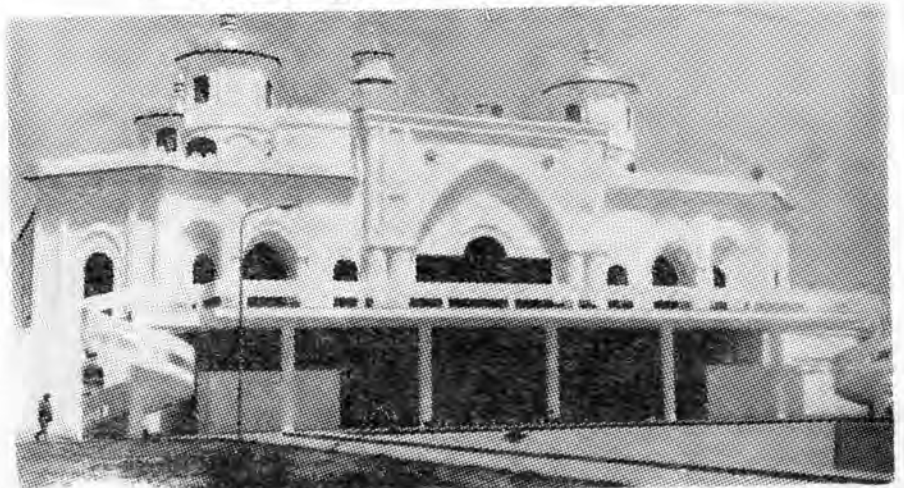
دلکشا و برج ساعت و کوتی ستور نیز آباد شد . عصر سراجیه شاهد بسی بناهای آباد بود ، بند برق جبل السراج وارگ آن باقصر علیا (صدارت عظمی حالیه) و بند امیر غازی به سر معماری استاد یعقوب قندهاری ساخته شد . استاد عبدالغیاث معمار کابلی پسر استاد تهماس و استاد بسم الله قندهاری پسر استاد لعل محمد معروف نیز در کار بند برق وارگ جبل السراج همکاری داشت . درین دوره بود که استاد یعقوب و شاگردانی مانند خلیفه عبدالقیوم ، باز محمد ، استاد پاینده و استاد باقی و جلیل و غیره را تربیه نمود که پس آنها معماران و تیکه داران مشهور کابل شدند .

گروه معماران از جلال آباد به کابل آمدند ، در کار های عمرانی به پایتخت و ولایات تقسیم شدند گنبد کوتوالی به سعی معماران نقشه و قالب بندی و بنیاد نهاده شد . تقریباً یکصد نفر از معماران ، استادکاران و بنایان که کابلی های فنی نیز همکاری داشتند هر روزی در کار ، دست و آستین بالا می زدند .

خلیفه قیوم معمار باشی شاگرد استاد محمد یعقوب قند هاری خاطره داشت که همیشه قصه میکرد : روزی امیر صاحب ناگهانی بالای سرم در حین کار بودند . فقط خطاب بمن گفتند : او بچه ! با این او بچه گفتن امیر صاحب ذوق نموده و برابر دو نفر کار میکردم و تفاخر می نمودم . خلیفه حیدر گلکار بالا حصارى که هنوز هم در سنین نزدیک به نود زنده است از آن عمارات حرفها دارد :

تنخواه من دران وقت بحیث زیر دست بنا یک تنگه بود . اولین مزد رامادرم حلوا پخته کرده همه خوردیم

عمارت باغ بالا با ابهت و زیبایی هنوز پابرجاست



مبارزه بابیسوادی

یونس این است که یکصد و هشت حرف الفباء به هژده حرف تقلیل داده شده است باینمعنی که حروف (ب، ث، ت، پ) رایك حرف ساخته و صرف باگداشستن نقطه و علامه آواز آنرا مشخص می سازد همچنین (ج، ح، خ، غ، ش) رانیز پایك شكل نشانده و باگداشستن نقطه و علامه آواز های شانرا ازهم تفریق می نمایند همچنین است در (دذ، س، ض، رز) که درینصورت طفل ذهن خود را به کار انداخته و بحافظه اتکاء نمی کند، یکن از دانشمنهان کشور ما در مورد اصول لباک اظهار عقیده کرده است که اصول لباک دیسر خواننده می سازد اما نویسنده نمی سازد.

یونسکو نیز در قسمت مجادله بابیسوادی فعالیت پیگیری را آغاز کرده اما البته مدت سواد آموزی در اصول یونسکو پنج سال است و از طرف دیگر یونسکو کورس های حرفوی رادایر می کند و بنابراین لازم می افتد که قاموس های حرفوی تدوین گردد و لهذا از یکطرف طرز تدریس برای طبقات مختلف زارع، نجار، آهنگر، گلکار، وغیره تفاوت می کند و از جانب دیگر معلومات آفاقی نوآموز گوش به می شود در حالیکه لازم است معلومات آفاقی نوآموز گوش به گوش باسواد خوانی اش پیش برود که این مزیت در اصول یونسکو خوبتر مراعات شده است و مهمتر از همه مجادله یونسکو قیمت تمام می شود این بود یک تاریخچه بسیار مختصر در اطراف مبارزه بابیسوادی و لی در اخیر لزوم باید متذکر شویم که مبارزه بابیسوادی یک عمل همگانی است و یک موسسه و دو موسسه از



ممثلین درحال اکت عقب مکروفون رادیو

افغانستان به نشرات آغاز کرد سال ۱۳۲۱ بود که اولین رادیو درام بنام زمستان و غربا اثر مرحوم استاد لطیفی توسط مرحوم پینا مرحوم محمد افضل که زول پسر کوچک ربابی می کرد و غلام عمر شاکر در رادیو تمثیل گردید. این رادیو درام بقدری موثر و انتباه آور بود که فردای آن یکعده تاجران اعانه

دادند تا به غربای کابل توزیع گردد. بعد از آن در سال ۱۳۲۲ بود که صحنه تمثیل در کول لیسسه استقلال تحت رهنمایی مرحوم استاد لطیفی دایر گردید، استاد غوث الدین، مرحوم عبدالحسین رشیدی، مرحوم پینا و کاکا محمد رسول از جمله دیکورا توران بود، استاد برینا نیز در قسمت اکت و تمثیل و مکیاژ همکاری

قیمت داری با اولین صحنه تمثیل کشور می نمود، از درام هایی که در آنوقت تمثیل شد و می توان از آن نام برد اطاق مشترک، دو صنعتگر هفت رنگ، کار بر اصل، عاطفه، ناظر حاکم، بین دو سنگ، گنهار میراث و چند درام دیگر بود که زیاد تر آن بقلم استاد لطیفی مرحوم نوشته شده بود همزمان با صحنه تمثیل کابل یا قدری پیشرو و بعدتر از آن صحنه تمثیلی هم در هرات زیر نظر بناغلی عبدالواحد بهره تاسیس گردید که این صحنه ها آهسته آهسته بسوی تکامل پیشرفت البته تکامل از نظر کیفیت نه از نظر کمیت زیرا که اکنون بعد از هر دوسه ماه هم موفق بدیدن یک درام نمی شویم اما در آن آوان درام هایی پشت دیگر در صحنه گذاشته می شد.

موضوع پیکار با بیسوادی بسوی قانون عملی می شود و در نظر دارند قانونی وضع کنند که حیثیت قانون خدمت زیر پرچم راداردمو جب این قانون باسواد شدن و باسواد کردن هر دو یک وظیفه ملی محسوب می گردد بفرمان پادشاه ایران باسواد ساختن همه بیسوادان نیاید از ده سال طول بکشد با تصویب این قانون هر کس که تا سوم متوسطه درس خوانده باشد باید ده نفر را (بقیه درص ۳ پستی)

عهده آن بدر شده نمی تواند ما اگر به کمیته ملی پیکار با بیسوادی در کشور همسایه خود ایران متوجه شویم می بینیم که این پیکار در سال ۱۳۴۴ شروع کرده اند و برای اینکه حکومت در اینکار تنها نماند تمام شرکت ها و موسسات تجارتي ایران یک فیصدی معین از مفاد خود را برای پیکار با بیسوادی تادیه می کنند و از همه دلچسپ تر این است که درین اواخر در نشریه ای خواندم که

آغاز دوسنت

آغاز دوست

کاکه‌ها دست از ابطال عصر خود برد

شبروی‌ها داشت و دستبردها، نبردها و زور آزمایی

بارقبا....

روزه کابلی از خزانه خرج می‌گرفت



احضار پادشاه سخت متوهم شده بودند بنای گریه و زاری کردند دوست همه را دلداری داد و گفت امیر صاحب بمن مهربانست اندیشه نداشتی باشید.

بعد سلام و احترام و احوال پرسى عبدالرحمن خان از آغا دوست به‌خنده و دوستانه گله کرد که باید او لشر ترا می‌دیدم دوست در جواب گفت: چه بیایم و چه نیایم من دعا گویم و ارادت مند امیر صاحب باز امیر صاحب پرسید حالا هم اسلحه می‌گردانی؟ آغا دوست صف شکن و تفنگچه پر رانشان داده گفت بی سلاح راحتی در رخت خواب آرام نمی‌گیرد و خواب نمی‌آید. امیر عبدالرحمن خان باز هم به لطف و خنده آغا دوست را نوازش نموده و امری به خط خود فی‌المجلس برایش داد که هر روز از جرنیل خزانه پنج روپیه پخته کابلی برای خرج خود بگیرد.

«ادامه دارد»

دوست بچه حاضر خان کاکه نامور ویر آوازه کابل که عمر درازی هم مثل شهرت خود در وطن سر نموده‌واز مرحوم امیر شیر علیخان تازمان اعلیحضرت شهید سعید محمد نادرشاه غازی را در یافته. از ابطال مردان عصر خود در دلاوری زور مندی و جویب جوانمردی بود بلند بالا، شانه پهن، قوی هیکل و در زندگی رسته‌والا و صاحب بصرف اینسوی دریای کابل شناخته شده بود.

همیشه صف شکن بر کمر و تفنگچه و قره‌بونه درته لباس داشت قمه تلوار مانند و تبر زین وی نمونه بود و خیلی گران و بردار.

از ساکنان اندرابی کابل و سه‌صد کاکه و سرتیر و جوان‌بالکه‌ها و دنگله نشین فداکار وی بودند.

شبروی‌ها داشت و دستبردها، نبرد ها و زور آزمایی‌ها بارقبا میدان کاککی، بی‌پر واد و دور پیش و حاشیه دشمنان گشت و گذار می‌کرده همیشه مزاحم همچشمان بود.

خلیفه عبدالغیاث پسر خاله وی که خیلی سالمند و پر خا طره است قصه‌هایی از وی دارد:

وقتی که امیر عبدالرحمن خان مرحوم بکابل آمد امارت وی مسلم گردید مشاهیر کابل از هر دسته و صنف و کوچ و دهکده بحضورش آمدند آغا دوست حاضر نشده بود و امیر مرحوم باعلاقه خاص که بدین جوانمرد شهر داشت او را توسط غلام بچه‌خاص احضار کرد.

آغا دوست صف شکن خود را برداشته و تفنگچه‌ای را هم در حصه ران بست اهل‌خانه و خانواده که ازین

سماوار و پا توغی درخیا بان کابل داشت. مانند علی‌زیق مصری در شبهای بغداد و کویهای افسانوی آنوقت پیشوائی کاکه‌ها، بسوی مسلم بود.

گره گشای درماندگان، بینوایان و مستمندان بوده، مدیون، عروس بی‌جهیز جوان بی‌طویانه و مجرم تهری دست را، همیشه و بهر صفتی بود نومید نمی‌گذاشت.

بر حسب رواج روزگار، خود در خانه سردار محمد عثمان خان نوکر صاحب اختیار بود مدعیان و رقبا سردار مو صوف که رکن مهم دربار آنوقت بود از بیم بچه‌بائی، خرابکاری نمی‌توانستند.

سردار مو صوف در باغ و اقح سر آسیا بده افغانان که پسانتر به محمد یعقوب متوفی وزیر دربار عصر امانیه تعلق گرفت ساکن بود این باغ و کاخ فعلا به سرای باغ معروف است و قسمتی از آن در نقشه سرک آسه مائی وات آمده.

روزی بنا بر مزاح و خوش گویی محمد عثمان خان مرحوم به بچه‌بائی گفت:

نامت دنیا را پر نموده، اما کارت را ندیدم.

کاکه عیاز پرسید، چه در نظر دارند و من چه باید انجام دهم؟

سردار باز به طور مطا ئبه و کنایه آمیز گفت:

آنچه در خور کاکه نامداری چون بچه‌بائی باشد.

همان شب کاکه‌ها کمند از دیوارهای بلند قصر شاهي بالا رفت و از کنار خوابگاه مرحوم امیر شیرعلی خان کلاه شب پوش و ظرف آب‌خوری پادشاه را مودبانانه برداشت، بدون اینکه کشیک و گارد و پیشخدمت و قا بوجی و خدمه صدائی بشنود، به سرای سردار آورد.

«بقیه درص ۲۸»

بچه‌بایی گره‌گشای بینوایان

هاشم کاکه فروش، داؤد قندتول و حاجی دکاندار از

دلاوران کابلی بودند و با سرداران ملی همسنگر...

شبیکه با کمند از دیوار قصر بالا رفت

در جهاد ضد فادورد بیکوستان پالیسی استعمار گران چیره دست بیگانه کاکه‌ها بچه‌بائی در صف دیگر کابلی بچه‌های دلاور مثل هاشم کاکه‌فروش داؤد قندتول، حاجی دکاندار و غیره بیرق بردار بود.

سیلاوه اودر نبرد های جلودروازه منزل کیونا ری و اطراف شیر پور با عبدالله خان اختری روزها ته‌وبالا رفته جوانان شهر در ورود پالک و صا حبان انگلیس، باز در جمعیت بچه‌بائی مردانه غزا نمودند. چندین جانباز کابلی از دسته‌وی رانام غازی شهید نمودند.

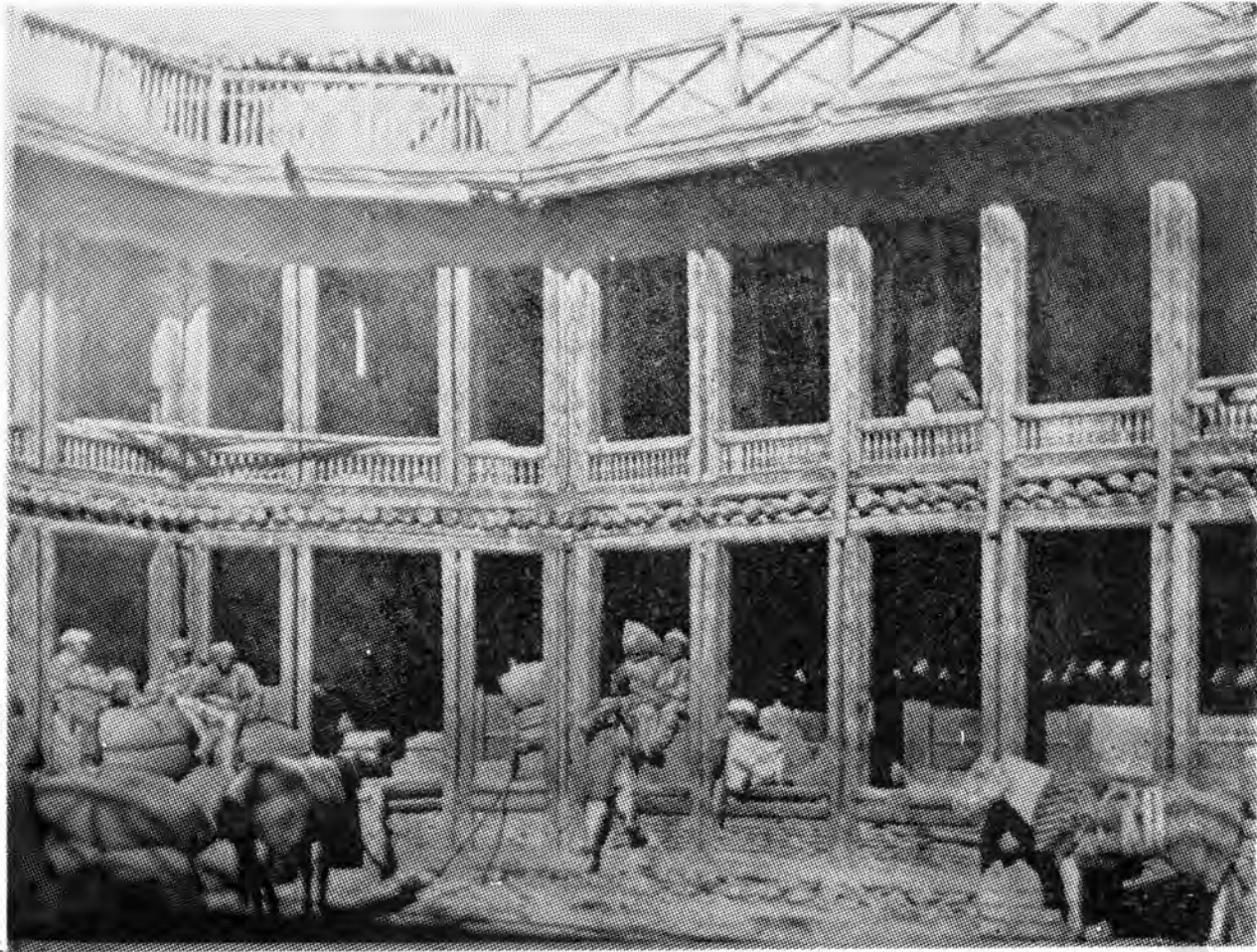
غازی مرد کابل در مقدمه‌های کوه‌ها من، استالو غیره نیز با سرداران ملی همسنگر بود.

بارها فداکاریهای بچه‌بائی در تهیه رس و خورا که رساندن زخمی‌ها به‌خانه‌هایشان خبر گیری از خانواده‌ها غازی و تلاش به حیث پیام رسان و قا صد جنگی، نتایج خیلی پربها و مثمر بدست جنگ آوران و وطنیار سپرد.



تجارت ما در یک قرن قبل

تاجریکه بیست هزار روپیه سرمایه داشت او را
سوداگر کلان می‌گفتند.
مرحوم غلامحیدر نقشبندی نخستین تاجری بوده که
در روسیه و چین تجارت میکرد



تاجران ازین کاروانسراها حیوانات را بکرایه می‌گرفتند



یک‌ده صرافان از اهل هند که ۵۰-۶۰ سال قبل به کار هندوئی و خرید و فروش طلا مصروف بودند

شتر یا یابو را تعیین میکرد، روز دیگر اموال را می آوردند و بالای حیوانات بار می کردند و براه می افتادند ، با هر حیوان یک نفر شتر بان یا یابوچی و قاطرچی تعیین میگردید تاجران بامال التجاره شان حرکت می کردند ، قبل از حرکت يك مقدار نان را خیرات کرده و براه می افتادند منزل اول شان بتخاک لطفاً ورق بزنید

مقدار و نوع مال التجاره خود را می گفتند مثلاً یکی می گفت که دو صد دانه پوست گوسفندی یا گاو ی دارد دیگری دو صد سیر چار مغز و سومی يك مقدار کشمش و حتی تو خشک و روغن زرد را تعیین می کردند ، بعد دسته جمعی میرفتند و قافله باشی را می دیدند و مقدار مال التجاره خود را تعیین می کردند قافله باشی می سنجید و باندازه وزن مال چند

کرایه یابو هشتاد تنگه و کرایه قاطر پنج تنگه بود سه تنگه یکرو پیه قیمت داشت ، البته خوراکی حیوانات در عرض راه بدمه تاجران بود . بعد از اینکه يك تاجر عزم رفتن می نمود چند نفر تاجر دیگر را خبر می کرد و بعد ده دوازده تاجر يك جا می شدند و وعده می گذاشتند که فلان روز آمادگی می گیریم ، در روز او عود جمع می شدند و هر کدام

ها جمع می بودند و موقعیکه چند نفر تاجر عزم رفتن به هندوستان می نمودند ، درین سرای ها آمد و با قافله باشی مذاکره می کردند و تعداد حیوانات مورد ضرورت خود را می گفتند قافله باشی کرایه آنرا تعیین می نمود و روزیکه تاجران آماده رفتن می شدند این حیوانات بدسترس شان گذاشته می شد کرایه رفت و آمد يك شتر صد تنگه و

شده رفت تا اینکه در وقت ضیاء الملت رونق بیشتر یافت و تجارت ما با چین و روسیه هم شروع گردید و لی چون امنیت راه ها خوب نبود بنابراین این تجارت بصورت دسته جمعی صورت می گرفت . چون وسیله حمل و نقل شتر ، یابو و قاطر بود بنابراین قافله های تشکیل گردید و قافله باشی ها آنرا اداره می کرد ، این حیوانات در سرای

اولین بار تجارت ما با دنیای خارج در عهد امیر شیر علیخان آغاز شد. دنیای خارج در آن زمانه ها عبارت بود از هندوستان ، در آن عهد شاید سال يك یادو مرتبه بواسطه دو سه نفر تاجر يك مقدار اموال بنجارگی وارد می شد ، از تاجران مشهور آنوقت رضا قلی خان ازهرات و علی جان از کابل بود. آهسته آهسته این رفت و آمد ها زیاد

تجارت ما در یقین قبل

تسلیم شدم ، شما در عوض مبلغ مذکور مال برایش بدهید ، همچنین تاجر هندی و قتیکه مال تاجر افغانی زامیخرید بعوض پول نقد يك خط بالای صراف گماشته خود می نوشت و آن شخص بکابل آمده بموجب همان خط قیمت مال خود را از صراف می گرفت ، کمیشن این صرافان دو فیصد بود. مشهورترین صرافان لعلوی صراف و لکمی چند صراف بود.

این صرافان تا سال های ۱۳۰۹م باین دادو ستد مشغول بودند تا اینکه اولین بار مر حوم قیض مجمدناصری بنام شرکت سهامی دفتری در همین سر چوک تاسیس کرد و اینکار را رسماً بعهده گرفت بعد از مدت کمی جناب عبدالمجید زابلی شرکت سهامی یابانک ملی افغان را با یک تشکیل وسیع تر و طرز کار بهتر بنیاد نهاد.

بهر حال مراد ما سر تجارت ما «بقیه در صفحه مقابل»

تاجران سر شناس ماکه با تاجران هندی معامله داشتند می توانستند خطی بالای تاجر هندی بنویسند که بفلان شخص مثلاً هزار روپیه را مال بدهید و چنانچه بعضی تاجران همین کارا می کردند یعنی شخصی طرف معامله مبلغ هزار روپیه به تاجر میداد و تاجر بعوض يك خط بالای تاجر هندی می نوشت ، اما برای اینکه این چك های سفری و حواله یی شکل بهتر بخود بگیرد چند نفر از اهل هندو درسر چوک کابل دکان هایی باز کردند و بنام صراف شهرت داشتند کار اینها خرید و فروش نقره و طلا ی مسكوك و غیر مسكوك و همچنین زیورات بود در عین حال کار مهم شان هندویی بود معنی هندویی این بود که تاجر مثلاً دو هزار کاپلی به صراف میداد و صراف بنام یکی از تاجران هندی در بازار پشاور خط می نوشت که مبلغ دو هزار روپیه کاپلی معادل یک هزار و پنجصد کلدار از آرند لهذا

بعد از آن خاک جبار و باز لته بند نمله ، جلال آباد بتی کوت تور خم و پشاور بود ، این تاجران اموال خود را در بازار پشاور بفروش رسانیده و قیمت آنرا سامان بنجارگی خریده و بار بندی کرده و بمین طریق دو باره حرکت می کردند این سفر لاقلاً یکماه تا یکنیم ماه دوام میکرد و در هر روز توقف باید يك تنگه از بابت کرایه توقف حیوانات می پرداختند .

این تجارت آهسته آهسته انکشاف کرده رفت یعنی از یکطرف تعداد تاجران زیاد شده می رفت و از طرف دیگر انواع مال التجاره متعدد شد و لازم بود تا جران ما علاوه بر مال التجاره يك مشت پول نقد هم با خود ببرند ولی چون قبلاً گفتیم که در عرض راه امنیت موجود نبود و دزدان خاک جبار از دزدان مشهور و بی باک بودند لازم بود ترتیبی گرفته شود که بعوض پول نقد يك سند یا يك چك را ببرند ، اگر چه بعضی از

تاجران باین نوع کشتی ها مال التجاره خود را از دریای هلمند عبور میدادند



است. لك پتی و كرور پتی هم از اصطلاحات آنزمان است یعنی لقبی بود که بالای تاجران می گذاشتند ، مرحوم غلام حیدر نقشبندی او لین تاجر ی بود که در روسیه و چین تجارت می کرد مال التجاره وی تریاك چای، طلا واز پارچه پاپ ، ماهوت كستور ، درپ، چیت ، صندوف و غیره بود.

تاجران آنوقت بهتر از ما بر موز اقتصاد و صرفه جویی پی می بردند مثلا از ماما گلو ی سو داگر يك قصه بیاد گار مانده که روزی با جمعیتی از سوداگران دیگر عزم رفتن پایان را نمود ، هند را در آنوقت ها (ملك پایان) می گفتند ، شب هما نروزی که عازم پایان می شد پسر خود را توصیه ها نمود او را از گزافه خرچی ها بر حذر ساخت و گفت پسر م در غیاب من باید در مصرف خانه یله چرخ نیکنی قرضدار ها و معامله داران راهمیشه نق بزنی که طلبات را کار سازی کنند، پول های نقد را از طرف شب بدکان نمایی و بخانه ببری و خلاصه از همین قبیل توصیه ها که این توصیه ها تا نصف های شب

با دنیای خارج بود، که چگو نه آغاز شد می گویند در همین زمانه ها برای اولین بار بود که مردمان کتواز و سلیمان خیل شتر را جهت قرو ش باسترالیا بردند و هزاران شتر را بالای آستر ایلی ها فروختند و حتی بقول جناب عبد المجید زابلی همین ها بودند که در آستر ایلی اجاره داری کردند و يك خط آهن را بمقا بل اجوره تمدید نمودند و باز همین ها بودند که به تاجر هندی سر مایه میدادند و نکت پولی می گرفتند و از بر کت همین سرمایه افغان ها بود که تاجران هندی با اصطلاح بمر تبه (سیت) رسید سیت یعنی تاجر بسیار قوی و پسر سرمایه امادر کشور ما تجارت از هزار و روپیه و دو هزار روپیه تا بیست هزار روپیه صورت می گرفت و کسیکه با بیست هزار روپیه تجارت می کرد او را سوداگر کلان می گفتند و وقتیکه سر مایه وی به يك لك روپیه می رسید او را لكی و وقتیکه به ده لك لك میرسید او را کروری میگفتند ولی گذشتگان ماحالا سر از خاک بالا کنند و به بینند که سر مایه تاجران ما به میلیارد ها افغانی رسیده

دوام کرد و مطلبی را ناگفته نماند بحدیکه پسرش پیهم فازه می کشید ولی به پدرش گفته نمی توانست که پدر پس کن من تمام مقصدت را فهمیدم بمر حال شب به نیمه رسید و بالاخره ماما گلو به بستر رفت و علی الصبح پر خاسته بعد از ادای نماز به وعده گاه رفت و تاجران دیگر هم يك يك آمدند و قافله از سرای خارج

شد و براه افتادند. بعد از چاشت به بتخاک رسیدند و در آنجا اتراق کردند که رفع خستگی کرده و لقمه نانی صرف کنند در همین موقع ماما گلو گفت که برادر ها من دو باره کابل میروم، گفتند خیریت است، گفت يك مطلب ضروری بیادم آمده که به پسر م نگفته ام، گفتند ماما اگر بسیار ضرور نباشد از رفتن منصرف شو حالا ماوشما تا اینجا پای پیاده آمده ایم و اگر معطل کنیم شام می شود و باز منزل زدن ممکن نیست ما وشما شب باید در گزك خود را پرسیانیم. ماما گلو گفت نه کار من بسیار ضروری است بالاخره رفقا موافقت کردند و کاکا گلو «بقیه درس ۴۰»

یکی از وسایل حمل و نقل مال التجاره در خارج کراچی های گاوی بود که از پشاور تا کابل در ظرف يك هفته تاده روز میرسید .



خانقاه

در شماره یازده مجله لمر در مورد خانقاه دو مبحث داشتیم و در یکی آن تذکر داده بودیم که زاجع بمعنی خانقاه در تتبع هستیپواستاد محمد ابراهیم صفا وعده داده که در مورد اسم (خانقاه) روشنی میاندازد ، اینک ایشان قسمت اول تتبع شان را ارسال کرده اند که از نظر خوانندگان محترم ما گزارش می یابد همچنان درین مقاله در مورد دو شیخ شهاب الدین هم روشنی انداخته شده است.

غیاث اللغات بحواله بهار عجم می نویسد که خانقاه بفتح نون بمعنی جایگاه بودن مشایخ و درویشان معرب خانگاه است مرکب از خانه و گاه از عالم منزلگاه و مجلس گاه. فارسیان بسکون نون نیز استعمال می کنند (درینجا بنظر من قابل توجه این است که خود خانه و مجلس ظرفیت مکانی دارند ، پس درین تعبیر تکرار ظرفیت مکانی واقع میشود و قابل توجه است ، اینقدر هست که ظرفیت مکانی از روی لغت با ظرفیت مکانی توسط ادا ت یعنی «گاه» یکجا میشود و معمول است.)

لغت موسوم بقاموس جدید شاهی فارسی بانگلیسی که از قاموس معروف ستین گاس پیروی می کند در ترجمه کلمه رباط که نام دیگر خانقاه است می آورد که بفتح «را» بمعنی هتل دارای تزیینات شب باش و بمعنی کاروان سرا می باشد و به کسر «را» بمعنی ریسمان یا چیز یکه اشیاء رابه آن می بندند و هم بمعنی ایاف از تباطی و جود نیز آمده که لغت انگلیسی آن لیگا منت می باشد شیخ شهاب الدین سهروردی در عوارف المعارف می نویسد که معنی اصلی کلمه رباط جای بستن اسپ هاست و در نحن ما فیه بمعنی قلعه یا عمارت است که باشندگان آن برای

دفع دشمنان از آن استفاده می کنند و شخص (مرابط و مجاهد) هم مشغول بطاعت خداوند بوده با تاثیر دعا و همچنان با تاثیر شخصیت او «بلاها» از سربندگان و کشورها دفع میشود شیخ سهروردی آیه مبارکه که سوره نور را می آورد که: «فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوات و ایتاء الزکوة یخافون یوما تنقلب فیه

(بقیه سر مقاله)

لباس ملی

مامور چگونه میتواند باچپن یا قطیفه پشت میز اداره بنشیند ؟ بنابراین پوشیدن دریشی معنی آنرا ندارد که البسه ملی خود را ترک داده ایم بعقیده ماکار معقول آن است که در روز های ملی و اعیاد و عروسی ها و دعوت های خود ما بی اگر لباس ملی خود را استعمال کنیم کفایت که علاقه و رابطه ما را باملت محافظ کند ، همچنین اگر جوانان ما گاهی در خارج کشور در

القلوب والابصار
یعنی در آن خانه ها که الله حکم داده است که ساخته شود و در آنها صبح ها و شام ها ذکر اسم الله شود و تسبیح بگویند (یعنی بپاکی یاد کنند) چنان اشخاص که ایشان رانه تجارت یعنی خریداری و نه فروش بامید نفع (یعنی داد و ستد) از ذکر خداوند و ادای نماز و دادن زکوت غافل میسازد و از روی خوف دارند که دلها و دیده هسا مزلطرب میشوند (یعنی روز باز پرس) در باره بیوت اقوال زیادی وارد است. شیخ می گوید : بگفته بعضی این بیوت در مساجد می باشد ، بعضی می گویند در خانه مدینه می باشد و برخی گفته اند که در خانه حضرت رسول (ص) است و روایت است زمانی که این آیه نازل شد حضرت ابوبکر بپا ایستاد و گفتند که یا رسول الله از جمله این بیوت خانه علی و فاطمه می باشد ؟ آن حضرت فرمودند که بلی افضل ازین جمله خانه ایشان است .

باین اعتبار مراد «مردان ذاکر» می باشند نه چهار دیواری که معنی رباط را «ظاهرا» میرساند و هر بقعه که مردان رابا این صفت دربر (بقیه درص ۳۶)

بعضی از مراسم لباس ملی بتن داشته باشند کفایت که آنرا بچیث یک افغان معرفی کنند همچنین زنان و دختران جوان میتوانند در مراسم مخصوص از همان گند های افغانی و یا پوشاک های سایر ولایات کشور استفاده کنند ، امروز ما می بینیم که بسیاری از سیاحین که در کشور مامی آیند البسه ملی ما را خریداری کرده بتن میکنند و وقتی هم بکشور خود میروند آن لباس را لباس افغانی معرفی مینمایند.

په پکتیا کېنسی

ځینی عقیدي

د خالی منگی په لیدو سره خپل سفر تال کړی!

کار دی اوهر چاته لازمه ده چه ځان وساتي نوپه دوی باندی هم دځان ساتنه ډیره گرانه ده ، په دغه باره کېنسی دوی داسی پښتنی متل لری چه د دغی مو هو می عقیده بد والی تری څر گندیږی :

« په سره ده لڅه په سره به واوی » .

یعنی په دغو دو ورځو چه بدی ورځی دی سفرمه کوی تر څو چه په بده وانه وړی .

۲- دخالی اوتش منگی مفهوم!
څنگه چه پښتانه په سمسو رو وادی گانو ، ښکلیو شنو درواو د جگو غرو په لمنو کېنسی میشته شوی دی او خپل غریب ژوند پکی تیروی دپکتیا قومونه هم دنورو قومو نو په شان په ښکلیو کلیو اود جگو جگو غرونو په لمنو کېنسی شپې سبا کوی . څنگه چه دوی دتمدن څخه وروسته پاتی دی او دژوندانه ټول کړه یی پوره شوی نه ده نو له همدی (پاتی په ۴۱ مخکښی)

۱ : سفر (پرديسی) :
دپکتیا په ډیرو قومونو کېنسی داعقیده وجود لری او کلکه پیروی هم پری کوی اودوی په دی ټینگ باور لری چه سفر دی په (شنبه) او «سه شنبه» یادپښتو ژبی په اصطلاح « اوته او څلورمه » ونه کړ شی داڅکه چه نوموړی دوی ور ځی په اونۍ «هفته» کېنسی سری «بدی» ورځ ی شمیرل کېږی چه دتگ او راتگ له پاره ښی نه گڼل کېږی ، دوی ددی خپلی موهو می عقید ی او مفکوری په اساس داسی نظریه لری او وایی چه که څوک په دغه دوو ورځو کېنسی له یوه ځایه څخه بل ځای ته سفر وکړی نو سفر یی په خیر او خوشالی نه تر سره کېږی او وایی چه خامخا به ورته مالی او ځانی تاوان ورپېښ شی نو دپکتیا پښتانه او قومو نه تر ممکنه حده پوری چه ډیر ضرورت نهوی په نوموړو دوو ورځو کېنسی له یوه ځای څخه بل ځای ته سفر نه کوی څنگه چه دځان ساتنه یو حتمي

څنگه چه انسان په ټو لنه او اجتماع کېنسی ژوند کوی او غواپی چه خپل ژوند ترسره کړی نومجبور دی چه یوه سلسله احتیا جو نه وکالی ترڅو چه دخپل ژوند پیچومی هوار کړی ، څومره چه یوه ټو لنه او اجتماع دتکامل او پرمختگ په لار گامونه اخلی نوپه هماغه اندازه دغه احتیاجونه که دمدای له خوا وی اوکه دمعنوی له خوا وی هم ورسره پرمختگ کوی ، ددی خبری اثبات اوخر گندوالی دمعاصر متمدن انسان او مقایسه یی دلرغونی انسان سره چه طبیعت پیروی یی کوله دحقیقت ناوی په رسول شایسته کولای شی .

له بلی خوا څخه څنگه چه دنړی پرمخ قومونه په محلی توگه ځانته بیل ، بیل عقاید او دو دونه لری نود همدی پورته بیان سره سم دپکتیا په قومونو کی ځینی کرکی (نفرت) او کزنی وجود لری چه په وروسته ټول سره وار په وار تر څیږنی او کتنی لاندی یی نیسو .

بنیاد

نوشته: گل احمد جبار

و کلماتی را با خود از مزه می کردند که سالها بعد بشکل چاربتی های محلی در جایگاه ها و مجمع جوانان دهات بانگهای دلپذیر دنبوره سراییده می شد، مانند اینکه میگفتند:

بنیاد گت بمیدان
میکنه شانه گردان
بنیاد چا نه نه غلتان
یا سخی شاه مردان

ز مانه این شاخ نیرو مند را نشکست، بنیاد حریف قوی هیکل را نقش زمین ساخت از هر طرف سکه های نقره و فلز پسرش نثار میشد و مورد تفقد حاکم و قوت نیز قرار گرفت، بنیاد انعام و تعایف ز یا دی بدست آورده، دوباره بزادگاهش برگشت. بنیاد، مرد باتقوی و پاکدل سالی را بمشق و تمرین و دستگیری از بینوایان دهکده سپری کرد، روز بروز بنیادش قویتر قدش رساتر، شانه هایش پهنتر و بازوانش چون دو دسته فولادین آماده نبرد میگردید.

ز مستان رخت بر بست، بهار بازیابی بروی طبیعت لبخند زد وی با دوستان فداکارش سوار و پیاده راه مزارسختی را پیش گرفت در یکی از کاروانسراها جاگزیبن شدند و ورود آن پهلوان خوش قلب هنگامه را بر پا کرد و پیر و جوان آرزوی دیدنش را نمودند و حریفان توانا و برومندش از هر گوشه و کنار شهرها و دهکده ها گردآمده، قلب شان در آرزوی پیروزی می تپید. مراسم روز اول سال باتمام شکوه و عظمتش بابر افراشتن چنده در حضور سپه سالار بزرگ و پهلوان نامی اسلام آغاز گردید

(بقیه در صفحه ۳۲)

به پنجه های نیرو مند یکی از پهلوانان مشهور شهر، زنجیر شد. تماشاچیان بهیچان آمدند، راستی صحنه عجیبی بود، دقیقی بعد بخت باوی یاری کرد و غلبه اش را بر حریف دوم نیز اعلام کردند. رفقای او را به شانه بر داشتند و بینندگان از دور و نزدیک صدای مبارکباد بلند کردند. مسابقه خاتمه یافت، شب در بین کبه های چارباغ، در حالیکه آهنگهای اصیل محلی باتار دنبوره یکجا سراییده میشد، از صحنه مسابقه آنروز قصه ها میگردید.

قبل از آنکه هفته سوم فرارسد، کسالتی بر بنیاد پدید آمد، اما زود صحت یافت ولی وارد صحنه امتحان نگردید. در گوشه نشسته تماشای مسابقات رامینمود. چندین بار از وی تقاضا شد بمیدان در آید، ولی بنیاد با لبخند مظفرانه ای باینده وعده میداد.

هفته چارم فرارسید، هزاران نفر از شهرها و قصبه های دور دست برای تماشا ((گشتی)) گرد آمده بودند. بنیاد وارد میدان شد و پیکر پر هیبتی را در برابرش مشاهده کرد. این مرد گوه پیکر که از جشمانش شراره غضب میریخت، قهرمان چندین مسابقه بود حاضران تبصره میگردند که این دو با هم مناسبی ندارند این ظلم صریح است... دوستان وی وارد میدان شدند تا مانع این مسابقه گردند، ولی بنیاد با روح بزرگ ماده پیکار شد و تقاضای دوستان را نپذیرفت، هلهله و فریاد از هر طرف بلند شد، احساس و هم توأم با ذوق و شادی دوستان بنیاد را بهیچان آورد ده بود

در یکی از قصبه های زیبای سنگجاردک کودک شیرمستی چشم بجهان گشود که بعد ها زندگی پر ماجرای وی، در آن زمان که محض بزور بازو و عضلات نیرو مند اتکاء میشد، آن مردافسانوی را در صفا انسانیان باشاهمت این سرزمین باستان نقش خاطره ها کرده است...

آن مرد ((بنیاد)) بود. با پیدایش بنیاد در کانون یک خانواده ناتوان ثروت معنوی پدید آمد و فامیل بیچاره را به کمال آرزوی شان رسانید. هنگامیکه او چهارده سال داشت با مردان زورمندی پنجه نرم میکرد، کسی در دهکده اش پیدا نشد شاخه قدرت او را بشکند. هر روزیکه از عمرش میگذشت شهرت وی در هر قصبه شهر گوی چکش پهن میشد، تا آنکه یگروز مقرر شد، این زورمند جوان در میله عنعنوی گل سرخ مزار در صفا زور آوران در میدان چارباغ سخی کشتی بگیرد.

شب جمعه اول جمعیتی بزرگی برای تماشای پهلوانان گرد آمده بودند. حیثیکه حاکم وقت بر مسند خود نشست، آغاز مسابقه را اعلام کردند. چندین جوهره غالب و مغلوب شدند، اما دوستان بنیاد از حکم میدان تقاضا نمودند که او را بایکتن از همسالانش بمیدان بکشاند این آرزو پذیرفته شد و کمر بنیاد را بستند. وی باتر کمن بچه ای جوهره شد و زور آزمائی شان لحظه دوام نکرد. دست بنیاد را بعنوان فاتح میدان بلند کردند و بعد، طبق تعامل چینی را بشانه اش انداختند.

هفته دوم فرارسید... اینبار پنجه بنیاد



صبح که محمد عثمان خان برپیل می نشست تا بدر باز برود دستبرد خود را بنمود ، عملیات عیا را نه و شبروانه کاکه سخت سردار مرحوم را متعجب ساخته و در عین حال ویرا متوهم نمود که اگر دشمنان امیر صاحب ویا رجال بزرگ دیگر وحتی خودش بچه بائی را بفریبد ، سخت خطرناک خواهد بود .

سردار در حضور امیر مرحوم ، گاه خلوت کلاه شب پوش و ظرف آبنوشی را فرو گذاشت .

امیر صاحب که نظر انداخت با تعجب زیاد پرسید اینها بمن تعلق دارد چرا واز کجا و چگونه بدست شما افتاد؟ آنگاه سردار محمد عثمان خان قصه را فرو خواند .

هر چند بچه بائی راهمه می شناختند و کار روانی ، جوانمردی ، اخلاق و کار را کتروی شناخته شده بود ، باز هم سبب فکر وانه یسه واقع شد .

آزاد مرد کوجه های پایتخت رتیلان
وشاهان بزرگ سد و زانی و سر سلسله کاکه های آندوره با روحیه فداکاری و دل پاک و انسان دوست . فقط زندگی و عیاری را در جبهاتی وقف نموده بود که یک تکه خیر و فضیلت می شناخت .

اما !؟

در شما ره بعدی پایان سرگذشت کاکه را تقدیم می داریم .

تعلیقی

بر عیاران و کاکه ها

کاکه محمد اسحق که تازه از ساکنان وزیر اکبرخان مینه شده ضمن شیرین کاری و مجلس گویی روزی روایتی داشت چنین :

پدر کلان من پیر مردی بود عملی چاشتگاهی در خواب بود . قد قدوسر و صدای ماکیان خانگی ویرا از خواب بیدار کرد غضبناک شد و پرسید این

شیر جان آرئی ، فقیر جان ، آغا عبد الرحمن ، حاجی شمس الدین ، حاجی عبد الرؤف ، حاجی عبد الرحیم ، عبدالعزیز لندنی ، حاجی عبد الحمید و بایی صوبه نام برد ، مسجد علیا یکی از مساجد مشهور این بازار بود ، مسجد علیا ازینجهت می گفتند که علیا حضرت آنرا از سر آباد کرد پایان ترازین سرای سرای پشاور بها بود که حاجی غلام نبی ، حاجی غلام نقشبند و حاجی غلام حیدر از مشهور ترین تاجران این سرای بودند ،

ازین سرای که می گذشتیم به بازار کفش دوزی میرسیدیم ، درین بازار کفش های زنانه از بهرم سبز و بعضا کلا باتون دوزی ساخته می شد قسمت اخیر این بازار سنگتراشی نامداشت از مشاهیر این بازار حاجی محمد اکبر عطار باشی و حاجی محمد کاظم قیماق فروش بود ، حاجی محمد اکبر بگفته مردمان آنوقت دست بسیار نیک داشت و ادویه موثر بمریضان میداد و اما از خلیفه کاظم قیماق فروش چه بگویم ، این مرد خدا دوست بقدری غریب پرور بود که کمایی روزانه خود را نصف کرده نصف آنرا به فقرا و بینویان میداد و پنج وقت نماز خود را در جماعت ادا می کرد .

گویا از تخته پل تا اخیر سنگ تراشی بنام شور بازار یاد می شد که در زمان امیر شیر علیخان یکی از بازار های نامی و مرکز مهم داو ستد تجارتی بشمار میرفت ، این بازار هم

چه غوغاست گفتند : مرغ است و تخم می دهد و بنا بر عادت قدقد میکند او که خدایش غریق رحمت کند به قهر گفت : فیل ها چوچه می دهد از گوش تا ای گوش کس خبر نمیشه ای مرغه بین که بیک تخم هفت همسایه ره خبر کد بکشین بابا که بره تخم خورده ام کدام جای دگه بته

از سر تا آخر سر پو شیده بود . بعد از ختم شور بازار کوچه با با ی خودی علیه الرحمه بود که حالا هم وجود دارد در اخیر این کوچه بازار کتاب فروشی شروع می شد مسجد نور الاسلام که به مسجد چوب فروشی شهرت دارد همدرین بازار بود درین بازار هر نوع کتب دینی ، اخلاقی و قصص فروخته می شد ، تمام این کتاب ها از لاهور ، بمبئی و پشاور وارد می شد و مشهورترین کتاب فروش ها عبد الاحد و میر صاحب بود بعد از آن بازار تیل کوچه یاتیلی گذر میرسیم که درینجا انواع تیل از قبیل شر شف ، کنجد زغر انواع حبوبات و دنبه بفروش میرسید . همچنین درین بازار قصاب ها بی هم وجود داشتند که در کارشان تقلب و فریب وجود نداشت ، کلانتر نقشبند ، خلیفه عیسی ، خلیفه موسی محمد جان ، محمد هاشم و خلیفه چوچه از آن قصابانی بودند که گوشت هارا بخریدار معرفی می کرد و می گفت برادر این بز است و این میش و اینهم گوسفند که طبعاً در قیمت هم تفاوت داشت ، مثلاً گوشت گوسفند اعلی روپیه را پنج پاو ، بز خورد بالا پنج پاو و میش یک ونیم چارک بود .

اینک خوانندگان عزیز از سر چوک شروع کرده و یک دوره زده دو باره بسر چوک رسیدیم در صحبت آینده از سمت شمال سر چوک به بازار سرپل داخل خواهیم شد .

قد قد خودام همانجا بکنه ماره بیزار . در آن اثنا نواده او از برون آمد ، گریه آلود و دستمال نان را نشان داد که پیسه آنرا کدام خس دزد باز نموده و از دست طفل برده بود باز پیر مرد باریش خند گفت خدا بیا مرزدم محمد علی بچه بائی ره که یک روزده دکانای کناره (بقیه درص ۳۴)

عروسی در هزاره جات

بوست نمیکند بلکه مو هایش را ذریعۀ آب جو شانده دور نموده و برای اینکه خوب پاک شده باشد موهای راکه کمتر باقی مانده باشد روی آتش قرار داده (موی سو ز) میکنند، بهمین ترتیب مواد داخلی آنها کشیده و تنه گوسفند را طور یکجایی بالای آتش زیر ورومینمایند تا خوب پخته شود، این گو سفند کباب شده را (بخش باره ۲) می نامند.

در صبح روز (عروسی) مادر بچه (قوده غو ۳) با پوشیدن لباس جدید و آرایش خاص قبل از حرکت داماد و (خویشو ۴) براسپ سوار شده همراه بادونفر اشخاص جدی و چابک که یکی گوسفند (بخش باره ۵) را در خانه (بیری ۵) می برد و دیگر جلو اسپ (قوده غو) میدود، جانب خانه بدر عروس روان میشوند، حین حرکت قوده غو زنان اقارب داماد طور دسته جمعی بسرودن اشعار ابراز خوشی مینمایند. (قوده غو) با دو نفرش همینکه نزد یک خانۀ بیری میرسد، از آنطرف زنان اقربای (بیری) رسیدن قوده غو را انتظار داشته پیش خانۀ عروس جمع آمده اند چون قوده غو نزدیک (آغیل ۶) بیری رسید، استقبال کنندگان زنانه برسم احترام از قوده غو پذیرایی میکنند قوده غو نیز باهریک از آنها اظهار شفقت و مهربانی مینماید، درینجا دختران قدونیم قد به زمزمه و شعر سرایی پرداخته و بیگ آواز ابیات محیطی را چنین میخوانند.

شاله شاله قوده غو
گورته کشاله قوده غو
آیه (۷) سیاله قوده غو
خونده جماله (۸) قوده غو

سپس قوده غو از طرف زنان سال حورده و موسفید درخانۀ که عروس میباشد (تنورخانه) رهنمایی میشود، درین خانه همه زنان اقارب عروس موجودند، وقتیکه قوده غو بخانه آمد، بجاییکه قبلا برایش آماده شده قرار میگیرد فوراً چای همراه (بسراغ ۹) (بقیه درس ۳۳)

در شماره گذشته بحث جا لبی پیرامون رسم خواستگاری مردم هزاره جات تحت عنوان «دختر سراغ آمده ایم» به نشر سپرده بودیم که مورد دلچسپی علاقمندان قرار گرفت. اینک بخش دیگری از خصوصیات عروسی مردم هزاره راکه بیشتر در صفحات مرکزی کشور ما زیست دارند، درینجا از نظر خوانندگان عزیز مجله لمر میگردانیم.

های وابستگان شان دعوت میشوند این عده اشخاص که اقربای داماد و عروس هستند هر یک هدیه و سوغات بنام (نمسانی) و (نام اوری) بخانه های پدران دختر و بچه باخون می آورند، هر کدام به تزئینات و ترتیبات مراسم عروسی حصه میگیرند.

خصوص شبیکه فردا مراسم عروسی برگزار میشود (خواز دختر و ا) سعی بخرچ میدهند تا مطابق شأن محیط در تزئینات آرایش داماد و عروس سهم بگیرند و همه لباس و لوازم منظم و آراسته باشد، این گزارش باخواندناشعار و خوشی صورت میگیرد. درین شب درخانۀ داماد یک گوسفند چاق و فربه ذبح میشود و این گوسفند را



محمد ناصر «نصیب» نویسنده این مضمون

— قوده غو کیست؟

— بسراغ چیست؟

— نهمسانی چه را

میگویند؟

— رقص اخوچی

را دیده اند؟

گفته آمدیم که در مجلس خویشی (شیرینی خوری) شیر بهای دختر بنام (گله) تعیین میشود، این گله از ده هزار افغانی الی هفتاد هزار افغانی میباشد و طبق مرسوم نیمه نقد و نیمه جنس از طرف پدر بچه برای پدر دختر بدفعات داده میشود. زمانیکه گله معینه پوره و کامل برای پدر دختر رسید، آنوقت در فکر روز (توی) و تشریفات آن می افتند.

یک نفر ازخانۀ پدر بچه بخانه دختر آمده خرچ و مصارف (تویانه) را از قبیل آرد، روغن، گوسفند و غیره سنجش مینماید.

یکی دو روز پیش از روز (توی) اقارب پسر و دختر هر کدام بخانه

بنياد

مغلوب سا خنی این کلاه را بتو تحفه میدهم
(۱) قوتن پناگاه جویان و گو سفندا ندر

صحرا

بنياد در دل میخندد و با خود میگوید :

- چه خواش کردگانه ؟ این چو چه صحرايي میخوای هدبا قهرمان قهر مانان پنجه نرم کند !

پرورده صحرا که میبندد مسا فر خجول ساکت است ، با صدای ملایمی میگو بد ؛
- این آرزوی معصومانه من سو گو د عضلات نیرومندتست . بنیة توانای تو مرا

برجد آورد و خواستم قدرت بازوی ترا عملا ببینم و با دیگران مقایسه کنم ... ایسن نزدش بهانه ای بیش نیست ، ورنه دلم میخواست این کلاه نا چیز را رایگان برایت بد هم .

بنياد - محض برای آنکه بزعم خود دل گو دگی رانشکند ، از جابر می خیزد و در دو درسیته صحرا مقابل هم قرار میگیرند و نبرد شکست و پیروزی آغاز میشود .

هنوز دست بنياد بدرستی بکمر جو پان نرسیده احساس میکند که پا هایش از زمین جدا شده ، پشتش بخاک میچسبد ... آری کردک صحرا به قهر مان قهر مانان فاتح مگر دد !

جویان نیرو مند بوضع بی تفاهت و تسی نزدیک میشود و در حالیکه کلاهش را دوسته به وی میدهد ، باشکسته نفسی تمنای میکند :

- این کلاه را در هر حال بتو میبخشم ، و لی آرزوی من اینست که سلام مرا به بنياد معروف که هوشیاری تست برسانی و برایش از ارا دتم یاد کنی . تمنای دارم که روزی دست من بدست آن پهلوان نامی برسد ... برو خدا مدد کارت :

(: انجام)

باتمام غرور و مستی بز ندگی میخندد ، سوار اسپش شده راه سر پل را پیش میگیرد . نسیم صبح ، شگوفه درختان ، غزلسرائی پرندگان نشاد مانی اش می افزاید ، آ هسته آ هسته از گو چه باغهای قصبه اش فاصله میگیرد ، در دامن صحرا بهاجرای زندگی اش میاندیشد و از هر صحنه حیاتش لذت میبرد . هر طرف می نگرند ، بخورد میبالد چقدر دلش میخواید به قوتنی (۱) برسد تا کاهی استراحت کند .

این آرزویش برآورده میشود ، سر را هش رمه ای را می بیند . از اسپش پایین شده از جو پان بجه ای تنها میکند بوی کمی آب سرد بدهد ، جو پان بجه صحرا از وی استقبال خوبی میکند و می پرسد از کجا می آئی ؟ بنياد میگوید : از سنگچا رلا .

غزرا را بکجا با هم صرف میکنند ، ضمن صحبت های دوستانه ، کلاه قره کلی بجه جویان نظرش را بخورد میکشد و از وی تقاضا میکند کلاهش را در بدل پول برایش بدهد . بجه صحرا میگوید : درمن چه کمبود می بینی ؟ آیا من زیننده این کلاه نیستم . بجه صحرا اندکی اندیشیده ادامه میدهد :

- خوب است در صورتی این خواهش تو قبول میشود ، که بامن زور آزمایی کنی اگر مرا

و هزاران کپو تر سفید در فضای بیکران آرمگاه علی پیر واز در آمدند ، بنياد هم بامید پیروزی در گوشه ای بزانو در آمده التجا نمود که در برابر هزاران پیننده شکست نخورد

روز های مسابقه فرا میرسد ، بنياد هرشب جمعه یکی را پی دیگری فرش زمین میکند و شهرتش عالمگیر می شود ، آوازه اش بگوش امیر وقت میرسد او را طلب میکند و مورد نوازش و محبت پادشاهی قرار میدهد . دران زمانه ها در کابل نیز پهلوانان معروفی بودند و لی رنگ کشتی شان پاکستی آن سوی سالنگ فرق داشت ، اما او حاضر می شود بهر شکلی که آنان خواسته باشند مسابقه دهد ، چرته بستن را نمی فهمد کماش میکنند ، وارد میدان میشود و یکی را بعد دیگری مغلوب میسازد . امیر وقت رویش را بوسیده فرمان میدهد اورا بایک تعداد محافظین دوباره بوظنش صحیح و سلامت بفرستند .

سالها میگذرد شها مت و ظفر باوی همراه بوده زمانه اورا بیکتای عصرش می سازد ، سالها میگذرد شها مت و ظفر باوی همراه بکروز برای تصفیه معالما تش در حالیکه



مردان کمان قهرمان جویان در سنگچا

با صبا

مستی و عاشقی و جوانی و نو بهار
مسکین کسیکه عاشق و مست و جوان بود
آنرا خوشاست کز بر او دور نیست یار
باد صبا نگار گر بوستان شده است
در بوستان چگونه توان بود بی نگار
صد خر من گل است کنون در میان باغ
آنرا بتر که خرمن گل نیست در کنار
وقت سحر ز فاخته آید عرا عجب
تا ناله چون کند زیر سر و جو بیار
وزا بر نیز هم عجب آید مرا همی
تا چون کند ز دیده روان در شا هوار
امروز بامداد شد م سوی بوستان
تا بوی بوستان ز سرم کم کندخمار
نزدیک لاله برد صبا آه سرد من
افسرده گشت چون دل من اوبه لاله زار
کلین زخون دیده من شر بتی بخورد
آورد شاخ او همه یاقوت سرخ بار
امیر معزی



رشته بار عقیق

امسال تازه روی تر آمد همی بهار
هنگام آمدن نه بدینگونه بود یار
بر دست بید بست ز پیروزه دستبند
در گوش گل فکند ز بیجا ده گوشدار
از کوه تا بکوه بنفشه است و شنبلید
از بیشه تا به بیشه سمن زار و لاله زار
گویی که رشته های عقیق است و لا جورد
از لاله و بنفشه همه روی مرغزار
از گل هزار گونه بت اندر پس بت است
وز لاله صد هزار سوار از پس سوار

فرخی سیستانی

ابر بهار

ای ابر بهار ، خار پرورده تست
وی خار درون غنچه ، خون کرده تست
گل سر خوش و لاله مست و نرگس مخمور
ای باد صبا این همه آورده تست
سلمان ساوحی

علی الفور

خوشید چو جا بخانه نور گرفت
ایام طرب باز ز سر دور گرفت
این فصل بیک چشم زد ن میگذرد
باید که پیاله را علی الفور گرفت
استاد نوید

باده بدست

آراسته باغ و بلبلا نی سر مست
یاران همه از نشاط گل باده بدست
اسباب فراغت همه در هم زده است
بشتاب که جز تو هر چه میباید هست
فاطمه خراسانی

چهره دلبنده

چند گو بی که چو هنگام بهار آید
گل بیار آید و بادام بیار آید
روی بوستان را چون چهره دلبنده ن
از شگوه رخ و از سبزه عذار آید
گل سوار آید بر مر کب یا قوتین
لاله در پیشش چون غاشیه دار آید
بید با باد به صلح آید در بوستان
لاله با نرگس در یوس و کنار آید
شصت بار آمده نو روز مرهمان
جز همان نیست اگر ششصد بار آید
سوی می خواب و خیال است جمال او
گر بچشم تو همی نقش و نگار آید
ناصر و خسرو

شگوفه

زمین را کند بحر گوهر شگوفه
دهد یاد از صبح محشر شگوفه
رک شاخها را سراسر شگوفه
نهان شد چنان شاخها در شگوفه
بیک شاخ افکنده چادر شگوفه
که در پرده خور دست ساغر شگوفه
زند این چنین غوطه گر در شگوفه
گذر کن به بوستان و بنگر شگوفه
فروزان زهر شاخ بنگر شگوفه
اگرچه بود درو گوهر شگوفه
صائب

هوا را کند پر زاختر شگوفه
ز احیای اشجار روشن لای را
نهان ساخت چون رشته در عقد گوهر
چو راهی که از برف پوشیده گردد
سمنبر نگار یست گز خیر گیها
ز دستار آشفته اش میکند گل
بلورین شود ساق سرو و صنوبر
اگر سیر مهتاب در روز خوا همی
ندیدی اگس روز روشن متاره
نگهدار سر رشته حرف صائب





داولسی ژوند هنداره

چوک نشسته بود غریبی از راهرسید
واز سره مرد کابل در خواست
مساعت کرد. دران روز محمد علی
مفلس بود حیران ماند. ناگاه چشمش
بدکان بنیه گر مجاور افتاد که غلیدان
وی پر است و علاوتا گردن علی دان
با رویه های کلمه دار و مشهدی زینت
شده دکاندار را هم بینکی برده آهسته
وعیارانه برخاست. محتویات غلیدان را
باگردن بند آن در دامن مرد غریب
انداخت و بجای خود باز نشست .

دکاندار که از بینکی بیدار شد از
دزدی نابهنگام سخت بر آشفت و
دشنام های غلیظ نثار رباینده نمود
بچه بایی بوی گفت : بپادر بیشتر
ناسزا مگو صبر کن خدا مهربانست
چند روز بعد که باز بنیه گر چرت
خواب میزد آهسته غلی دان ویرا از
مشهدی و کلمه دار پر نمود چون
بیدار شد غلیدان را پر دید نهایت
خورسند شد و متعجب محمد علی
به بنیه گر گفت:

برادر غلیدان تره مردا خالی کرده
بود اینهم عوض .

پدرکلان کاکا محمد اسحق به کنایه
وباتذکر این سر گذشت علاوه کرد
حالا ای خس دزد های بیغیرت رابی
که پیسه نانه از دست يك كودك
می پرانن .

با این قصه معلوم میگردد اصل نام
بچه بایی محمد علی بود .
در شماره بعدی پایان سرگذشت
کاکه را تقدیم میداریم .

تری پاتی شوه . ستونی بی له غور
یوه ډك شو او دخیل ډك زړه دتشولو
له پاره بی له خانه سره په لوړه تراژیدی
له بچه وویل :

آشنا می وږی رانه تللی
چی دسترخوان لره ورخم ژپارا خینه

«فو لکلور یست» په قلم
ډولونو لکه دلندیو ، بابولالو ، داتن
نارو ، دکاکرو غاړو او نورو ډولونو
په رڼاکی دخلکو ژوندو خپرو اودلمر
دگرانو لوستو نکو مخی ته د اولسی
ادب غوره او داو لسی ژوند
بنکارو ونکی نمونی کیږدو او داده
لومړی برخه یی په دی گڼه کی
وړاندی کیږی :

آشنا می وږی رانه تللی چی دسترخوان
لره ورخم ژپا راڅینه

«لنډی»

دوی غریب خویو په بل سره مین
میره اوښځه وو ، دخپلی غریبی په
کور کی یی خوښ او خوشاله
ژوند سره تیراوه ، که څه هم سره
نیستی یی وه خویو دبل په خاطر یی
دنیستی هرڅه هیر کړی وو .

یوه ورځ له ورځو نه په کور کی
دومره څه نه ووچی دواړه یی خولی
ته واچوی ، میره یی همداسی وږی

له کوره ووت او په خواری ، غریبی
پسی ولاړ ، کله یی چی ښځی په کور
کی دخوراک څه وموندل ، ډوډی یی

پخه کړه ، په اشتها د دسترخوان
لوری ته ورغله خوچی دسترخوان

ته یی لاس وراوږدکړ نوخپل له
کوره وږی وتلی مین یی ورپه یادشو

اوهغه صحنه یی سترگو ته ودریده
چی گران مین یی ډوډی په پیدا کولو
پسی وږی له کوره وتلی و نو ډوډی

دا ثابتته او منل شوی خبره ده
چی علمی ، اساسی ، کسبی او د
باسواده اوخاصی طبقی شعرو نه
او ادبی میراثو نه دیوی ژبی دادبی
ذخایرو په برخه کی زیاته مرسته
کوی او دژبی په غنا کی ستره برخه
لری خو څرنگه چی په دی راز
اشعارو کی ددی په ځای چی دخلکو
ژوند تمثیل شی ، هڅه کیږی چی
په زړه پوری ادبی پیرایی ورته ومومی

په هره مسری کی دبدیع - بیان او
معانی صنعتونه موجود دی اود
فصاحت او بلاغت نه لویه برخه
ولری ، همدا راز مطالب یی هم کله
دخیالی معشوق دخال - زلفو او
نورو ستاینه اود هغی دهجران او

نازنه شکایت وی ، یادراڼه او عمیق
تصوفی مطالب پکی ځای شوی وی
اویا دڅینی خاصو اشخا صو په
ستاینه او توصیف کی ویل کیږی
نو ځکه دټولو خلکو دژوند انعکاس
نه پکی مومو اوکله وی هم ډیر کم او
ضمنی دی .

اولسی ادب په هره ژبه کی شته
خو پښتو ژبه په دی برخه کی زیاته
غنی ده حتی چی دپښتو له نور
اولسی ادب لکه له بابو لالو، دا تن
نارو ، دکاکرو غاړو ، فالو نو
او نورو زیاتو ډولو نو څخه
ټولو ژبو کی دا سی څه
چی تیرشو یوازی دپښتو د «لنډی»
په اندازه سیالی کوی.

په هر حال موږ غواړو چی وروسته
له دی دلمر په کلتوری مجله کی
دپښتو داو لسی ادب دبیلو - بیلو

چگونه زندگی؟

در شماره گذشته بسلسله آداب معاشرت حرفی از برخورد های روی جاده ها و تعارفات معمول محیط یا مقایسه آداب غربیان بمیان آمد که اینک به دوام آن از طرز محلی (معرفی کردن ها) و بعد شیوه های قبول شده دنیای پیشرفته درین مورد صحبت می کنیم :

چون در محیط ما عده محدودی هستند که بر موز معرفی ها آگاهی دارند و عده قلیلی هم باینگونه (آداب) اهمیت میدهند روی همرفته یک روش خاص که مورد تایید همگان باشد تا هنوز وجود ندارد و یابتر بگوئیم ، یک قاعده کلی که (علاوه بر عصری بودن آن) موافق به ایجابات و خصوصیات زندگی ما باشد وضع نشده است ، بناءً هر فردی از جمعیت ما سعی میکند

مطابق به سلیقه خودش «دستوری» ایجاد کند و تعمیل و احترام آنرا از دیگران نیز توقع نماید . اینگونه توقعات انفرادی که معرف ذوقهای مختلف است ، طبعاً نتیجه معکوس دارد و پایه های آداب اجتماعی را

می لرزاند زیرا تضاد سلیقه های متضاد غالباً باعث برهم خوردن روابط و بالنتیجه سبب ویرانی نظم اجتماعی می گردد و کرامت فردی نیز بدین وسیله مفهوم خود را از دست میدهد .

در هر حال می بینیم که جوانان

ما به یکی از روشهای متفرق زیر عادت گرفته اند :

الف - در بازار :

قدوس با شیر لالا (طور مثال) حکایت کنان در راه روان هستند دفعتاً یکی از درستان قدوس در برابر شان سبزمیشود ، قدوس (ما نند مردیکه در شماره گذشته از وی مثال آوردیم) و جود شیر لالا را به کلی قرا موش کرده ، با دوستش مصافحه می کند ، رویش را می بوسد و دقایق طولانی قهقهه می زند ، و یا بدون آنکه بخردی و بزرگی آندو توجه کند ، شیرلالای سالخورده را بدوست جوانش معرفی میکند و حد اکثر (به علت فراوانی کاری و یا بی اعتنائی) از ذکر نام و نشان دوست تازه رسیده اش خود داری می نماید .



زن بمرد اوه فراموش کردم دوست احمقم را بشما معرفی کنم. ایشان از هر دو گوش گر هستند !

ب - در دفتر :

دروازه اباق گشوده شده ، یک جوان آراسته وارد میشود . این جوان (گاهی دروازه را دوباره می بندد) گاهی هم آن را همانگونه «نیمه باز» می گذارد) باقد مهای تند به آمر اداره نزدیک میشود و بدون آنکه تمایل طرف را ادراک کند ، بدون معرفی خودش ، دست را (برای فشردن) به سوی آمر اداره دراز می کند. آقای آمر اداره نیز که می بیند نا شناسی دست دراز کرده است ، بدون ذکر نام خودش دست او را می فشارد ، اینان ممکن است دقایق طولانی با هم حرف بز نند ، بدون آنکه یکدیگر را خوب بشناسند و بالاقل نام همدیگر را بدانند ! قبل از آنکه توجه شمارا به مثال دیگری به همین ردیف معطوف بنامم از ماجرای خنده داریکه خودم شاهد آن بودم ، صحبت می کنم :

کنار غرفه کتاب فروشی ایستاده بودم ، جوانیکه از آنجا می گذشت دفعتاً در برابرم توقف کرد ، قیافه ام را بدقت دید و قدمی فرا تر نهاده دستم را فشرد و بدون آنکه خودش را معرفی کند ، از احوال سلامتی من ، چوچه ها ، فامیل و اقاربم جویند و متعاقباً بدون اظهار معذرت گفت : (شماره خیال کسی دگی کدم!) .

جوان به عجله دور شد و مرا غرق تعجب ساخت ...
(لطفاً ورق بزیند)

چگونه زندگی؟

اسم خواهر ، همسر و یا مادر خود را
(به عنوان معرفی) بدیگران اظهار
کند .

حالا به بینیم در دنیای مترقی امروز
چه تعاملی درین مورد موجود است
و این تعامل تا کجا می تواند در
محیط ما محل تطبیق داشته باشد :
قد عدتاً آقایان را به خانمها زنان
جوان را که ازدواج نکرده اند به
زنانیکه ازدواج کرده اند ، جوانان را
به کهنسالان و پاپیمن رتبه هارا به
بلند رتبه ها معرفی می کنند ، هم
چنان میشود یک زن خیلی جوان را
به یک مرد کهنسال و واجب الاحترام
معرفی نمود ، یک زن جوان را (گر

چه ازدواج کرده باشد) می توان
به یک زن معمر معرفی کرد (گرچه
اخیر المذکر ازدواج نکرده باشد) .
حتی یک مامور بلند مرتبت را با یک
به مامور پایین رتبه کهنسال معرفی
(بقیه درس ۴۵)

خریده و یا مجله بخرد ، در مورد
استفاده از نسخه های خریداری
دیگران آنقدر کراهیت موجود است که
اگر کسی حاضر میشود روز نامه ایرا
که دیگری خریده ، بخواند ، مانند
آنست که بقایای بوسیده غذای
دیگران را بخورد !

ج - معرفی در دعوتها :

احمد با خواهرش در محفلی دعوت
شده اند ، خواهر محبوب وی یک
قدم عقب می ماند و احمد بدون اعتنا
با میزبان دست میدهد و فرا موش
میکند خواهر خود را به مدعوینیکه
شنا سایی کاملی ندارند ، معرفی
کند و حتی بعضا شرمش می آید

یکی دیگر از ما جراهای کنار
غرفه کتاب فروشی (با آنکه به
موضوع فعلی کمتر ارتباط دارد) می
تواند معرف آداب یکعده از جوانان
ما باشد :

تازه یکی از روز نامه ها را خریده
عناوین آنرا از نظر می گذرانیدم ،
دفعتا دو تن از جوانانیکه معلوم شد
یکی دو زبان خارجی را هم به شکل
ناقصی یاد گرفته اند ، به من قریب
شدند و بدون اجازه به ستونهای
روز نامه نظر افکندند ، یکی خود را
دولاکرده می خواست پشت و رق
را بخواند ، آندیکر از فراز شانۀ
چیم به سرمقاله روز نامه خیره
گردید ، تصور نکنید به همین اکتفا
کردند ... نه ، بدون آنکه کم از کم با
من حرفی بزنند ، دستم را به میل
خودشان ته و بالا می کردند تا نظر

شان خوبتر به کنج و کنار اخبار
بچسبید . اینهم صحنه اخیر این
کمیدی نبود ، در حالیکه من از مطالعه
دست کشیده ، محو حرکات جنون
آمیز آندو بودم جوانان به کمال
وقاحت روز نامه را از دستم بیرون
کشیدند و صفحات متن را در
جستجوی اعلان تازه ترین فلمهای
سینما) بدقت مرور کردند و درست
مو قعیکه می خواستم از غرفه نسخه
دیگری بخرم ، آنرا دوباره مسترد
کردند و راه شان را گرفته رفتند!
البته در باره اینگونه حرکات
که شاید نظیر آن فعلا در ساحت
متمدن افریقا نیز دیده نشود ، حرفی
نداریم ، ولی در دنیای مترقی امروز
هر کسی میخواهد (حتی فریضه خود

میداند) برای حفظ آداب ، به منظور
تقویة بنیه مالی و سسات نشراتی
و برای آنکه در مطالعه اخبار
آزادی عمل و فرصت کافی داشته
باشد ، به پول خودش روز نامه



و دشلمه پیش رویش گذاشته میشود و درین وقت يك عده دختران جوان پیش آمده نوع رقص محلی را که بنام (اخوچی) مشهور است اجرا میدارند این رقص که از خوشی نمایندگی میکند قسمی است که دختران طور دایروی سرپا نشسته با يك حرکت دسته جمعی دو دو نفر با هم مقابل شده در عین اجرای «اخوچی» با حرکات خاص و پای کوبی مثل اتن ملی دورک زده میچرخند، تنها باین فرق که اتن ملی استاده و اخوچی دختران سرپا نشسته اجرا میشود.

دخترانیکه دو دو نفر باهم مقابل و حریف واقع شده اند، چشمهای شانرا بهمديگر دوخته هر يك ميگو شنند از يكديگر در ادای اخوچی وارد بوده هرچه بهتر هنر نمایی کنند و هر کدام

در حدود ده الی ۱۲ نفر جوان از اقارب داماد لنگی های سرشانه انداخته بحيث (شاه بالا) در هر دو طرف داماد استاده و موظف میشوند تا از هر رهگذر در حفاظت و اطاعت فرمان او رسیدگی نمایند. يك عده اسپ سواران پیشاپیش جمعیت (خویشو) داماد را بدرقه میکنند و دوسه نفر دیگر تفنگ ها بشانه داشته سواران پیش و پیادگان از پشت سر حرکت کرده از راهیکه مادر بچه (قودهغو) رفته است پراه می افتند، چهار نفر بیت خوان نیز پهلوی داماد قرار دارند که به محض حرکت شان به آواز خوانی و دو بيتی های محلی شروع نموده و غالباً این اشعار را میخوانند:

عروس از رسیدن داماد طور غیر مستقیم باخبر شده باشند از يك طرف آواز خوانان صدا را در خوانند زایات محلی بلند تر نموده و از جانب دیگر تفنگداران چند فیر هواپی می نمایند، درین حال هلهله و غلغله در قریه عروس پراه می افتد، هر کس و خصوص اطفال صدا میزنند «خویشو آمد، خویشو آمد». باین جموجوش درخانه (بیری) فرامیرسند چون قبلاً جهت استقبال مهمانان (خویشو) چند نفر از جانب خانوادۀ عروس وظیفه دار شده اند که به مجرد رسیدن خویشو مانده نباشید بگویند و نیز اسپان شان را گرفته جابجا کنند و در جاییکه برای نشستن خویشو تعیین گردیده راهنمایی نمایند، هر کدام ازین وظیفه داران جمعیت خویشو را خدمت می کنند.

عروسی در هزاره جات

به ترتیب نوبت غمیر زده این جملات را تکرار مینمایند.

اخوما - اخوتو - اخوچی
اخو - اخو - اخوچی

این زمزمه و غمیر زدن تا وقتیکه (قودهغو) خواسته باشد دوام داشته و آنگاه اجازه پایان دادن میدهد.

پس ازان که مادر داماد از خانه خود بطرف خانه عروس روان میشود يك عده جوانان «همقراغ» (۱۰) داماد را آرایش و زینت مینمایند يك جوان صحت مند و هوشیار از بین جمعیت به (شگون نيك) لباس تازه دریدن داماد پوشانده و کار د جوهر دار را ذریعه دستمال کلان بکمر داماد بسته میکنند و چندمتر تکه اعلی را بنام لنگی (سرشانه) به بازوی راست داماد می اندازد، اسپي که در جمعیت (خویشو) ممتاز و قشنگ باشد برای سواری داماد انتخاب میشود.

پیش ازینکه داماد سوار شود از يك تکه گلدار اعلی و یا تکه ابریشم دوزی بگردن اسپ یال پوش میزنند

مه قربانت شوم باچه تغایی
تفنگ درشانه يت مثل سپاهی
تفنگ درشانه يت کاکل پس گوش
ندارم طاقت یکدم جدایی

هواگره که تفت دل موره کشت
هوای دختر آغیل موره کشت
که بندابانخدا ما چند بنا لم
همو گشتار کچوکیل موره کشت

شمال تینه ده هیبت میدییه
چکن گل پیرهن صولت میدییه
که عاشق زار الی نالیده مویه
یکک بوسه ده صدمنت میدییه
(الی بفتح الف ولام)

ده عاشقی نییه یار جان صلاي تو
کلو خم چم نکو پیش قلاي تو
مه خوتوره بدی باتو نگفتم
نمی دانم توره دانم خدای تو
و باین ترتیب جمعیت داماد (خویشو) پیش میروند، تا نزدیک خانه عروس میروند، برای اینکه اهل قریه

طبق رواج محیط تنها (شاه و شاه بالا) برای چند دقیقه باید استاده باشند تا اینکه از طرف پدر (بیری) اجازه نشستن داده شود و آنگاه می توانند بنشینند، همزمان با نشستن شاه و شاه بالا از خانه عروس میوه یا گندم بریان شده برای حاضرین تقسیم می شود، این میوه یا گندم بریان بنام (سرچلی خویشو) یاد می گردد.

سپس قوده غو (مادر عروس) يك ظرف کلان را که پر از نقل است به دست گرفته و بالای ظرف نقل به تعداد شاه و شاه بالا دستمال ها گذاشته شده بالباس مخصوص به مجلس خویشو جهت (دستمال زدو) حاضر می شود، هنگامیکه قوده غو میرسد «شاه و شاه بالا» استاده می شوند، اولاً قوده غو دست خود را براز نقل نموده بالای سردما دشار میکند که (سرچلی) داماد گفته میشود بعد دستمال مخصوص و اعلی را به دست خود بکمر بند داماد می بندد و همچنان يك يك عدد دستمال عادی را به شاه و شاه بالا قسمت مینماید، درینجا پدر داماد مقداری (لطفاً ورق بزنید)

عروسی در ...

مادر بی‌ری ره بگو پیزار بی‌ری ره
 بیار
 پیزار خوب، پیزار نو، پیزار زریره
 بیار
 مادر بی‌ری ره بگو چار گل بی‌ری ره
 بیار
 چارگل خوب، چارگل نو، چارگل
 نقری ره بیار

بعد از کمی معطلی (بی‌ری) عروس با تشریفات خاص در حالیکه زنان اقاربش در اطراف او اجتماع ورزیده گوشه های شال (چادر عروسی) او را گرفته اند، از خانه بیرون شده به کمک زنان معیتی سوار اسب میشود درین وقت چند نفر از جوانان از قبیل برادر و برادر زاده های (بی‌ری) زیر جلو اسب و اطرافش را بصفت محافظ واری می کنند، تادر راه خانه شوهر از تکلیف راه آسوده باشد، این اشخاص را (قوده بچه ها) می نامند، یکدسته زنان تا فاصله چند متر با عروس آمده و مراجعت می کنند، در مسافه خانه های بی‌ری و داماد قوده بچه ها در حراست و حفاظت بی‌ری مکلف اند، در عرض راه جمعیت (خویشو) اسب دوانی

ها و سرودن اشعار رادوام میدهند تا آنکه عروس بخانه داماد نزد یک میشود از آنطرف که زنان اقارب داماد انتظار ورود عروس را دارند در چند متری قریه باشادمانسی و «بقیه در صفحه مقابل»

سعی بخرج میدهند، از جمله زنان يك نفر خاتون (زن برجسته و ممتاز) که موی عروس را می بافتد يك مقدار پول از قوده غو (مادر داماد) دریافت میکنند، این پیسه را (سر باقی) می گویند.

چنینکه مراسم کالا پوشی صورت می گیرد، مادر عروس دستمال کلانی را بالای کالا بکمر دخترش بسته می کند که بنا به شئون محیط سعادت عروس رادر خانه شوهر شگون نیک می گیرند.

از ساعتی که قوده غو (مادر داماد) و خویشو در جای پدر عروس می رسند تا سوار شدن بی‌ری بیت خوانی بوقفه ها دوام دارد، پیش از آنکه بی‌ری (عروس) از خانه برآید، لباس ویک بستره شامل شال، نمده، لحاف شالی ویک عدد بکس فلزی که لباس عروس در آن جا داده شده بیرون کشیده می شود، متعاقبا در حالیکه جمعیت (خویشو) در بیرون انتظار برآمدن عروس را دارند و اسب یال پوش شده در پیش دروازه حاضر است، آواز خوانان در ضمن سرودن اشعار برآمدن عروس را تقاضا می نمایند.

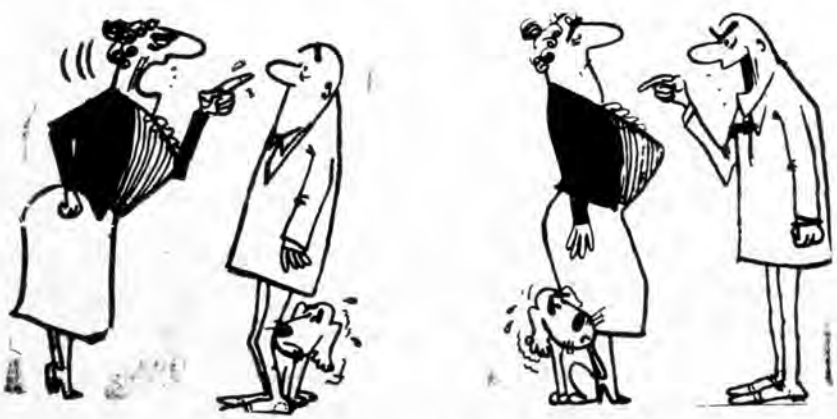
پول بطرف قوده غومی اندازد و به خانه پس میرود. باین ترتیب پدر عروس (قوده) بین يك طرف کلان لباسی را که برای داماد ساخته می آورد و به محضر عام بقامت داماد می پوشانند، درین بار نیز در ظرفی که در آن لباس داماد آورده شده يك مبلغ پول از جانب پدر داماد گذاشته می شود. پس از اجرای این مراسم (شاه و شاه بالا) هم بجای شان می نشینند بعد از چند دقیقه سرشته نان گرفته شده نفری خویشو و اشخاصی که از طرف پدر (بی‌ری) خواسته شده اند در یک مجلس طعام صرف می کنند.

پس از صرف نان، اسب سواران اسپان شان را جهت دواندن آماده ساخته و بموافق پدر عروس که يك مشمت پول را بنام (شرط اسب) قبول می نماید اسب دوانی شروع می شود، درین مسابقه آنکه سوارانی با اسپان خویش اشتراك می کنند که از عهده میدان برآمد بتوانند، دو طرف مسافه ای را که اسب های دوانده باید طی کند با اصطلاح محیط (پیته) می گویند.

درین فرصت که مردم (خویشو) به تماشای اسب دوانی مصروف اند، يك نفر از موسفیدان قوم که غالباً در مراسم خواستگاری نیز سهم داشته است حقائق بخش خود را که قبلاً در قسمت خواستگاری از آن صحبت کردیم، از پدر داماد گرفته بر آید اقربای عروس میدهد، علاوه تا يك مبلغ پول بنام (درکه گیری) و (تما) نیز از طلب پدر دختر است که از پدر بچه دریافت می کند، تاز مانیکه این داد و گرفت ها فیصله میشود چگونگی اسب دوانی و نتیجه مسابقه معلوم شده و سوار کاران عودت مینمایند.

در خانه که عروس می باشد زنان اقارب در تزئین و کالا پوشی بی‌ری

بیچاره سگ!!



شش ماه بعد از عروسی ...

اوبو

وی او کوچنیان و بهر وتلو ته نه پریښودل کیږي نودوی په خپلو منځو کی دساعت تیری او وخت تیرولو دپاره یوه لوبه کوی چه په اصطلاح اکو بکو ور ته ویله کیږی .

دغه لوبه یوه دناستی لوبه ده چه دهر خو وپوکو په واسطه سره کیدای شی ددغی لوبی داجرا ترتیب او تنظیم داسی دی چه شپږ اویاوه تنه هلکان هریو دخپلو لاسو خپری او پنځی پر مخکه تکیه کوی اوخپل دمنځه څخه یو نفر مشر اوو یاندتا کی مشر خپله درزق گوته چه سبابه هم ورته ویله کیږی د هر یوه پرلاس بانندی ایږدی ، دوی هریو خپل دواړه لاسونه نژدی یو دبله د دایری په شکل ایښی وی اود خپل مشر او ویاند وینا په ډیره دلچسپی او غور اوری .

د مشر یاوایاند کلمی ددغومنظمو عباراتو او استعارو څخه جوړی شوی وی:

اکو ، بکو ، دنباله کو ، زوی دی اناویشت راغی پرتبی

په لکړی ، ماماته وایه زر را څه پریکړه پر خپل وطن

داوژی پروزر راځه ، داوژی وزر بی کښیږده ، راوتړه بادونه

داکازه کړه کړوند ونه ، دا بنس لکی کړه کړه بی بی نازه

پر سپره کړه ، تورپسی ایله کړه مستی پسی چپه کړه ، چونگ ، چونگ د آدم خان

چونگ ، چونگ د فتح خان .

ددی وروسته هریو خپل لاس پوه کړی اود مشر پرمخ یسی

ایږدی دچا لاس چه سوږ یعنی ددی لوبی په اصطلاح سره اوم و هغه دنورو ملگرو له خوا څخه راچپه

کیږی او لاسونه یی لایچی د مخه لاندی بانندی ایښی وی دده پر شاپه

زوره وهی او داوژی لاندی بانندی لاس دچاچا ؟ هغه راچپه کړی

هک ترهغو نه پر یږدی تر څو چه دلاندی لاس څښتن ونه ښودی .

اوناوکی وربښودی چه سنډری وایی اوزغ پورته کوی او یوی اوبیلخوا ته نځا اوگردش کوی ددغو ساعت تیریو دشیانو څخه مطلب دادی چه دوروکی ذهنیت دکوچنیوا لی څخه ددغو شیانو دلدلو او استعمالو لوسره عادی کړی او عجیب اوغریب شیان ورته ونه ایسی

په دغه سلسله کی په کندهار کی کله چه ډیره ساړه اویاډیره تودوخی

ابتدائی او بسد وی کوچنی څخه نیولی بیا ترعصری او مدنی کوچنیانو پوری ټول ولو بو او ساعت تیریو ته احتیاج لری مخصوصاً په اوسنی پیری کی په هر کور یا هر وړو کتون دکوچنیانو دلوبو اوساعت تیریو یوه کوټه تخصیص وی او موظف مریبان دتعلیم او تربیه په اساس دپرو کوپه تربیه اوروزنه پیل کړی وی کوم لوازم او اثاثیه چه وړوکی په ورځنی ژوند کی ورسره مخامخ کیږی دکوچنیو ، کوچنیو، لوبو اوساعت تیریو په شان یی وربښودی دمثال په توگه یوه کوچنی الوتکه وربښودی چه سپری یی مخی ته ناست وی اوماشین یی ورچالانه وی ، اویا یوه لوبته

اجرای (اخوچی) عروس را استقبال مینمایند واین شعر رامی خوانند .

شاه بدر وازه رسید
بیری به خمیازه رسید

مو قعیکه عروس پیش دروازه میرسد بعداز اجرای (سر چلی ۱۱) از جانب زنان اقارب داماد به پیاده شدن از اسپ رهنمایی میشود ولی طبق عنعنه محیطی (بیری) بدعوت زنان پائین نشده «خیر ۱۲»

میکنند تاآنکه پدر داماد در محضر اجتماع خویشو یک قسمت از خانه وزمین خودرا برای پسرش (شوهر عروس) می بخشد بعدعروس ازاسپ پائین آمده چون در نزدیک دروازه خانه داماد گلیم گسترده شده بالای

آن قدری گندم ویک متر تکه سفید هموار می شود و عروس رابا لای آن قدری استاده میکنند

این عمل را بفال نیک ووسعت رزق می نمایند ، بعدا همراه زنان در اتاق معین بدرقه می گردند .

متعاقبا قوده غو (مادر دختر) همراه یک نفر در خانه داماد می آید وازطرف مادر داماد وسایر زنان پذیرایی بالمثل شده اورا دراطاقیکه

عروس می باشد میبرند، قوده بچه ها که همراه بیری آمده اند شب مهمان داماد بوده صبح هر کدام به ترتیب قرابت، لنگی یا پول نقداز طرف خانواده دا ماد طور (بخشش) میگیرند ومرخص می شوند، قوده غو (مادر عروس) چندروز توقف کرده سپس بخش خودرا دریافت کرده و توسط شخص دامادبخانه اش رسانده میشود .

۱- خواردخترو - خواهر دختران ازقبیل خواهر، عمه ،خاله، دخترکاکا ودختران ماما، برادرزاده ها.

۲- بخش بارم - حصه وسهم خرد سالان خانواده عروس ۳- قوده غو- مادر داماد ومادر عروس ، که هر یک خانواده یکدیگر راباین نام خطاب ویاد میکنند ۴- خویشو - نفرهایکه همراهی داماد یکجا پشت عروس

میروند ۵- بیری- عروس ۶- آغیل قریه ۷- آیه-مادر ۸- خونده-جماله زیبا

۹- بسراغ - روغن جوشی خجور ۱۰- همقراغ - هم سن و همسال

۱۱- سر چلی - میوه وپولی سیاه که بالای عروس میریزند .

۱۲- خیر، بکسر اول - ناز و نزاکت.

خانقاه

می گیرد از جمله بیوتی است که خداوند پرفیع بودن آن حکم فرموده است و خانقاه و رباط بران بدو اعتبار فوق اطلاق می شود.

از انس بن مالك روایت است که صبح وشام نمی گذرد مگر که يك بقعه زمین به بقعه دیگر ندا می کند که آیا از فراز تو شخصی گذرشته است که نماز خوانده و ذکر خداوند را کرده باشد؟ بعضی بقعه ها می گویند «بلی» و بعضی می گویند «نی» هر بقعه که بلی می گوید بقعه دیگر میدانند که این بقعه بر من فضیلت دارد، باز هم اشارت بذكر اهل بقعه می باشد.

در باره آیه مبارکه (فما بکست علیهم السماء والارض) هم اشاره بهمین است که بقعه هم نزد خداوند شهادت ذکر اشخاص رامیدهد و روز مرگ ایشان گریه می کند که ذکر و اطاعت ایشان قطع گردید.

به نسبت آیه کریمه (اصبرو او صابرو او رابطو او جا هود افسی الله حق جهاده) نیز شیخ می نویسد که در باره آیه اول الذکر داود ابن صالح روایت نموده که ابو سلمه بن عبد الرحمن از من پرسید که ای برادر زاده آیا تو میدانی که در حق من چه نازل گردیده من گفتم در وقت حضرت رسول چنان غز و ه یا جهاد نبوده که در آن اسب ها را بسته باشند مگر بمنظور انتظار از يك نماز تا نماز دیگر.

به نسبت آیه دوم می نویسد که عبد الله بن مبارک گفته است که این جهاد عبارت است از مجاهده با نفس و هوی، چنانچه این روایت مطابقت با حدیث شریف دارد که آن «بقیه در صفحه مقابل»

و ناچار بدکان ماما گلو توقف کرد پسر گفت پدرم دیشب کاری کرد که مرا باندیشه انداخت که مبادا صحتش خراب شده باشد ماما یش ماچرا راپرسید ووی قصه کرد که پدرش بواسطه گم نشدن يك چوبك چراغ يك منزل راه رادو باره طی وبعنوان يك مطلب مهم گفت که بچیم هوش کنی که چوبك چراغ گم نشود، اگر فکر پدرم خراب نباشد آيا فهمیده نمی توانست که ضرر يك نخود تیل زیاد است و یا ضرر يك روز معطل شدنش در عرض راه؟

مامایش خندید وگفت جان ما ما تونمی فهمی، پدرت بسیار هوشیار است و بااینکار خود ترا پیش از آنچه هستی محتاط ساخت.

این بود يك افراط و مبالغه در در صرفه جویی. بعضی از تاجران ماکه امروز به سن کبیر رسیده اند عقیده دارند که پول همینطور و بسا همین احتیاط ها پیدا می شود، باید يك مقتصد واقعی يك پول خود را هم بیجا صرف نکند.

اگر صرفه جویی تا امروز بهمان حد افراطش دوام می کرد چسان جوان ما حاضر می شد که روزانه بیست و پنج یاسی افغانی سگرت خریده بهوا دود کند ما اگر از مصرف سگرت يك احصائیه دقیق بدست آوریم خواهیم دید که يك مبلغ سر سام آوری را آتش میزنیم و بهوا رها میدهیم.

از تاجران مشهور پنجاه شصت سال قبل، مرحوم حاجی محمد افضل، مرحوم حاجی محمد شریف مرحوم، حاجی محمد رفیق، شیخ آرتی، حاجی عبد العزیز لندنی و برادرش حاجی عبد الحمید را می توان نام برد.

باریکی از یابو ها را انداخته و خود بران سوار شد و در ظرف یکی دو ساعت خودرا بخانه رسانید، همینکه دق الیاب کرد و در وازه راپرویش باز کردند پسرش متعجب شد که چرا پدرش از يك منزل راه بر گشته است ماما گلو به پسرش گفت که فرزندم تمام مطالب گفتنی رادیشب برایت گفتم اما يك مطلب مهم رافرموش کردم و اینك از يك منزل راه بر گشتم که آنرا برایت بگویم پسرش با مراق زیاد منتظر شنیدن شد ماما گلو گفت: بچیم دیگر اینكه بسیار دقت کنی که چوبك چراغ مفقود نشود (در قدیم ها که برق نبود مردم تیل شرفش رادريك چراغ مسی نوله دار می انداختند و از پخته فتیله ساخته نوك آنرا در نوك نوله گذاشته مشتعل میساختند و معمولاً يك چوبك در آن می گذاشتند که وقتاً فوقتاً فلیته رابوسیله آن پیش می آوردند، اینرا چوبك چراغ می گفتند) پسر از حرف ماما گلو متعجب شد و با خود گفت که حتما پدرش سودایی شد زیرا يك منزل راه را بواسطه حفاظت یا گم نشدن چوبك چراغ دو باره طی کردن از عقل سلیم دور است پدرش فهمید که در خیال پسرش چها می گذرد و لهدا فوراً علاوه کرد که فرزندم این چوبك موجود اکنون يك نخود تیل رابخود جذب کرد ولی اگر این چوبك مفقود شود مجبور می شوی که چوبك جدیدی در آن بگذاری و باز این چوبك يك نخود تیل دیگر را جذب می کند که با گم شدن چوبك چراغ در حقیقت يك نخود تیل خساره می کشیم اینبار پسرش قطعاً بر پدر حکم دیوانگی کرد اما چیزی نگفت. بهر حال فردا پدرش دو باره بصوب مقصد رهسپار شد اما فرزندش بسیار چرت میزد که پدرش چسان از عقل بیگانه شده است اتفاقاً ماما یش از راه میگذشت

دخالی منگی...

له یوی سره نسبت بلی ته زیات تمایل خر گندوی او دزړه مینه ورسره پیدا کوی، دغه تفریق په یقیننی توگه ددغی لمبی تاو او حرارت دمپړه په تن هم لگیری، په هر حال پرته له متمو لینو او متمدنو «سر مایه دارو» وگری که دیوی بندخی څخه زیاتی بندخی ولری نو خپل خوږ عمر به په خواری واړوی.

ټول پښتانه اودپکتیا پښتانه هم د داسی سخت ژوند څخه کرکه کوی اودغه راز عقیده منځ ته راغلی ده:

که چیری څوک د دوشڅو له منځ څخه دتگ په وخت کښی تیر شی نوایی چه دوی میر منی بهی په نصیب شی. نو ددی عقیدی سره سم ددو بندڅو په منځ کښی تیریدل ډیر بد گڼل کیږی او خورا کرکه ور څخه کوی، له همدی امله دوی دوشڅو له منځ څخه نه تیریری او خپله لارتری چپوی.

از عکسها باجی



فیل باجی- در قدیمها چادرک وپتی می پو شیدیم حالا برساتی

زاوړی نوکه په دغه وخت کښی نابیره په لار کښی کوم مسافر چه په سفر روان وی په داسی حال کښی چه منگی دپښتنی پیغلی په سرووینی که منگی خالی وی نوسمدستی پر دیس سخته کرکه «کرنه» کوی دتس او خالی منگی په لید و سره خپل سفر په نوموړی ورځ ټالوی، که چیری خپل سفر ټال نه کړی او خپل یون ته دوام ورکړی نو د دوی دمو هو می

مفکوری سره سم دخالی منگی مفهوم دسفر په وخت کښی یوه ډیره بده حادثه اوبد رواج گڼل کیږی اود خورا ډیر مالی او ځانی تاوان مفهوم ورڅخه اخلی... نو تر ممکنه وسه پوری کوبښ کوی چه دخالی منگی په لیدو سره خپل سفر ټال کړی او خپله کرکه پدی ډول سره ترسره کوی، په دغه کرنه کښی کوم متل وجود نه لری بلکه یوه، یوه لنډی پکښی لیدل کیږی او نو مو پری مفهوم افاده کوی:

منگی می تشس په مخه در وړ سفر دی ټال کره چه نقصانی نشی مینه منگی دی تشس په مخه راوړ ماگمان دی چه غمجن بهشم مینه یار می په سفر تلوبه مخه راغی زما له خالی منگی یی وکره فریادونه.

۳ ددو بندڅو په هینځ کښی تیریدل:

دا ښکاره او خر گنده ده چه ددو میرمتو خاوند په ډیر زحمت سره گوزاره کوی دطبیعی فطرت له مخی دغه کار هم خورا زیات مشکلات لری داڅکه «خواږه هغه دی چه زړه منلی وی» نو ددی مسلم حقیقت سره سم ددو بندڅو خاوند

کبله دتر اوبنڅی کاربیل، بیل دی چه دبنڅینه کارو په لړ کښی یو کار داوبو راوړل دی چه دپښتنو دپیغلو پواسطه اجرا کیږی. کوم وخت چه بندڅی او په کور ته

حضرت (ص) وقتی که از بعضی غزوات بر می گشتند می فرمودند که ما از جهاد اصغر بسوی جهاد اکبر آمده ایم و مراد از آن مجاهدیه به مقابل نفس و هوای نفسانی است که از مراهبه و مجاهدیه بوسیله ذکر خداوند حاصل می گردد.

نوت:

بین دو شیخ شهاب الدین ایین
فرق را باید کرد: یکی شهاب الدین که علمای شرع او را شیخ المقتول گفته طعن میزدند این شهاب الدین از علمای بزرگ بود که از علم بتصوف رفته بالاخره مانند منصور انا لحق گفت علما او لا برضد او تحریکات نموده او را زخم زدند و بالاخره بدار آویختند. اما شهاب الدینی که ما از وی حرف میزنیم صاحب اثر معروف به «عوارف المعارف» است، سهرورد شهری است در عراق عجم یعنی در زنجان.

سهروردی مقتول شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی است که معروف به شیخ اشراق بوده از امام فخر الدین رازی هم استفاده نموده در اصول و حکمت تالیفات داشت تالیف مشهور او کلمة

الاشراق است که فلسفه و تصوف را یکجا مورد بحث قرار داده است، بآثر تخالف علما در سال ۵۸۷ به امر ملک الظاهر پسر صلاح الدین ایوبی در حلب کشته شد.

این مبحث ادامه دارد

لباس ملی چه شد؟

بناغلی مدیر!

نخست موفقیت مزید رادر نشر مجله و زین لمر که منعکس کننده کلتور و عنعنات افغانی است برایتان از پارگاه ایزد متعال خواستارم چون باب جدیدی رادر راه ترویج و نگهداری سنن و عنعنات ملی و کلتور مملکتی به همکاری نویسندگان محترم و اهل ذوق و استعداد باز کرده ید امیداست این نامه کوتاه و خواسته یدک میرمن افغان را به نوبه خود در یکی از ستونهای جاداده ممنون سازید. طوریکه همه خوانندگان محترم آگاهند و پوشیده نیست که هر مملکت و هر ملت و جمعیت از خود

النوع انگلیسی روسی فرانسوی هندی رواج یافته و حتی بیشتر از جوانان و دختران مرکز ما لباس های هیپی هارا بپر میکنند و هیچ ناشناسی نمیتواند مارا با آن البسه متنوع بحیث یدک افغان بشناسد! اگر دختری بالباس افغانی به اداره ای مراجعه کند مورد تمسخر اهل شعبه و اداره قرار می گیرد و جوانان بالباس ملی حق ورود رادر بعضی کافه های بزرگ و سینما های شهر ندا رند که مایه تعجب است. از مدتها قبل به اینطرف آوازه بود که درباره لباس ملی افغانی دختران و مردان تجویزی گرفته شده است و لی تاکنون در ساحه عمل نیامده و علت آن نیز مکتوم می باشد

مؤسس موسیقی افغانی

بناغلی مدیر!

در شماره های ده و یازده مجله خواندنی لمر مضامینی تحت عنوان «خرابات و خراباتیان» نشر شده بود که مورد دلچسپی قرار گرفت ولی در مصاحبه که راجع به زندگی پدر مرحوم (استاد قاسم) با استاد یعقوب قاسمی بعمل آمده بود بزندگی و مکتب استاد قاسم مرحوم روشنی کافی انداخته نشده بود که اینک وظیفه خود میدانم درین مورد مطالبی بعرض رسانم:

غالباً استاد قاسم در زمان حیات خود می گفت: «استاد دایکه سابق بافغانستان آمده بودند در حقیقت استادانی بودند که راگها و ترانه ها

ترتیب هارا بطور ساده می سرانیدند یعنی «ساده خوان» بودند و همچنان نه آثاری از ایشان باقی مانده و نه شاگردانی تربیت کرده اند.

همینکه در زمان سلطنت سراج الملت استاد (پیار خان) بکابل آمد استاد قاسم نزد وی بشاگردی نشست و رمزهای آماده ساختن (گلو) و غیره رانزد استاد موصوف آموخت و بعد بسایر شاگردان تدریس کرد که در نتیجه راگ خوانی هم نسبت به سابق تغییر نمود و چنان شد که امروز بین اکثر سرایندگان کشور رواج دارد.

استاد قاسم مرحوم زندگی ساده ولی شرافتمندانه ای را (مخصوصاً به دربار سلاطین افغانستان) سپری نموده است. در عهد سلطنت اما نیه

بدریافت نشان دانه الماس و لقب (آفتاب موسیقی افغانی) و در عهد سلطنت اعلیحضرت معظم هما یونی علاوه بر فرمان مبارک شاهانه که

(بقیه درص مقابل)



منحیث یدک میرمن افغان از شما گردانندگان رول های حساسر مطبوعاتی مملکت امید میرود که درین باره روشنی انداخته و اگر ممکن باشد مثل شماره های قبلی راجع باهمیت لباس ملی افغانی چیزی ینگارید. بااحترام

«میرمن نور ضیاء گدان»

لهم - محترمه میرمن گداز! ما هم باشما همونوا هستیم که یدک لباس متحدالشکل کلی رایج گردد، ولی در موضوع لباس پیچیدگی های موجود است که باسانی هم نمیتوان، باین آرزوی ملی نایل شد.

اولتر باید ذهنیت ها باهم اتحاد کنند و ذهنیتی بوجود بیاید که آنطور لباسی را که شما تخیل میکنید مورد قبول واقع شود معتمد مطالبی درینمورد درسر مقاله همین شماره گنجائیده شده و امید است مطالعه آن برای شما خالی از دلچسپی نباشد.

کلتور مشخص و عنعنات جداگانه دارد و مطبوعات سالم در حفظ و نگهداشت و ترویج آن نقش مهمی را دار می باشد که بایست با همکاری نویسندگان و چیز فهمان در نگهداری و نشر و معرفی آن قدم های موثری برداشت. نمونه

ای از کلتور یدک ملت رامیتوان در خصوصیات (لباس) آن ملت مشاهده کرد چنانچه هند و هندیان رامیتوان در هر گوشه جهان شناختند باهمه ترقیات روز افزون و تمدن ماشینی لباس ساری و لباس های پنجابی خود را همچنان نگهداشته منتها در نوع پارچه آن شاید تحولی داده باشند. باین اساس مانیز از خود لباس ملی داریم که در دنیای خارج و مجامع بین المللی معرفت ملیت ماست ولی امروز در جاده ها و بازار دیده میشود که لباس های مختلف

علیمردان خانہ کہ بود ؟

بناغلی مدیر مجلہ لمر !

سر مقاله شماره دوازده سال ۵۰ لمر را که در اطراف چارچته کابل نوشته بودید خواندم و بدان علاقه گرفتم، شما در سر مقاله نامی از علیمردان خان گرفته بودید که موسس یا تعمیر کننده چارچته کابل بود همین و بس در حالیکه علی مردان خان داستان های عجیبی دارد که معلوم نیست تا کجا بحقیقت مقرون است، از طرف دیگر شما در صفحه دوم مجله عکسی را نشر کرده اید و نوشته اید که عمارت چارچته در قرن هفده که بعدا در اثر ویرانی ها تغییر شکل داد و لی نوشته اید که کدام ویرانی و چرا ویرانی . چون چارچته کابل دو باره احیا می شود بنابراین هر قدر در سوابق آن روشنی انداخته شود دلچسپ است و هم چنین در زندگی علیمردان خان هر قدر تحقیق و تتبع بعمل آید برای توسعه معلومات علاقمندان مفید است.

با احترام

(ثریا نبی)

لمر:

محترمه ثریا نبی ! اتفاقا قبل از ورود مکتوب شما مقاله در باره علیمردان خان و چارچته کابل با دانه رسید که در شماره آینده نشر میکنیم و شاید به بسیاری سوالات شما جواب بگوید.

به سبک موسیقی هندی مایل بودند اما بعد از اینکه به نزد مرحوم استاد پیارا خان علم موسیقی و تحصیل و از فیض آن استاد بزرگ به حد کمال رسید سعی کرد موسیقی افغانی را از موسیقی ایرانی و هندی جدا کند و شکل و طرز آنرا نیز تغییر بدهد طرز هایی جدید و تازه ای هم بنام طرز قاسمی در داخل دایره فن ایجاد کرد که این قسم طرز خانه در موسیقی ایرانی و نه در موسیقی هندی شنیده می شود و این طرز ها مخصوص موسیقی اصیل افغانی بوده و امروز ارباب موسیقی کشور از آن پیروی می کنند یکی از شهکاری

های استاد قاسم افغان این بود که موسیقی خارجی را از موسیقی وطن خارج و استقلال موسیقی افغانی را تا مین نمود و در سایه این نهضت موسیقی وطن، استاد قاسم افغان توانست که صدها خواننده و سراینده مسلکی و شوقی طور مستقیم و غیر مستقیم تربیه و به جامعه تقدیم کند. چنانچه از جمله شاگردان استاد قاسم استاد رحیم بخش است که بعضی طرز های استاد خویشرا خوبتر کاپی و پیروی می نمایند.

علاوه بر استاد رحیم بخش شاگردان مستقیم و غیر مستقیم استاد خیلی زیاد است که اسم بردن از همه آنان باعث طوالت کلام میشود . با احترام م . آصف قاسمی

از خدمات هنری چهل ساله استاد تقدیر بعمل آمده بود با خذ نشان مطای خدمت مفتخر گردیده است . راجع به مکتب و آثاریکه استاد قاسم (افغان) از خود بجا گذاشتند بهتر است مطالبی را از رساله که به مناسبت یاد بود استاد مرحوم از طرف رادیو افغانستان نشر و طبع گردیده بود اقتباس و جهت نشر تقدیم دارم امید است که به مجله لمر نشر و منت گذارند .

مرحوم استاد قاسم (افغان) خدمتگزار علم و هنر بود که تمام دوره حیات خویشرا وقف پیشرفت علم موسیقی که یکی از هنر های زیبا و حیاتی ملل جهان شناخته شده نمود خدمات و لیاقت استاد قاسم افغان در راه موسیقی افغانی روز بروز پرازنده و روشن می گردد . استاد قاسم افغان نابغه ، پایه گذار و پدر موسیقی اصیل افغانی می باشند.

استاد مرحوم عشق فراوان و استعداد فوق العاده به موسیقی داشتند و در راه نشاط سرور و خوشی عموم مردم ما خدمت نمود. آنچه مربوط بقدرت و نیروی فن و هنر و علم موسیقی استاد قاسم افغان است ب همه هویدا است تقریبا شخصت هفتاد سال قبل در مملکت عزیز ما دوسبک موسیقی متد اول بود یکی موسیقی ایرانی و دیگری موسیقی ساده هندی گرچه استاد مرحوم

نشریه وزارت اطلاعات و کلتور مدیر مسؤول : غلام عمر شاکر

LMAR MONTHLY

Publisher: Ministry of Information and Culture

Editor: Gholam Omar Shaker

Volume No. 1

Foreign subscription rate:

U.S. \$10.00 per annum

Single issue: Afs. 10

شرح اشتراك

کابل سالانه ۱۰۰ - افغانی
ولایات ۱۱۰ - افغانی
برای طلاب ۲۵ فیصد تخفیف
خارج ۱۰ دالر
قیمت این شماره ۱۰ افغانی
سوچوبورد ۲۰۸۵۱ تا ۵۳
پته : د اطلاعات و اوکلتور وزارت
۲۰۴۵۱ تا ۵۳

پرده‌های بالشوی تیاتر

بافتار صدراعظم افغانستان بالا رفت



و فرهنگ باشد زده شود .

در واقع وجود چنین سالون تکمله ایست برای ثقافت يك کشور که باصطلاح در چارديوار آن فنون جميله و تمثيل و خطابه که در ذروه آن قرار دارد به نضج و تطور ايجابی ميرسد به تعبیر دیگر این سالون رامیتوان تالار فرهنگ نام داد و دران تصویر کلی و جامع کلتور کشور را برخ تازه وارد کشید .

در زیر سقف این تالار میتوان ازرقصهای ملی گرفته تاموسیقی محلی و درام و نمایشنامه و شعر و حتی نطق های مستدل علمی را برای مردم عرضه کرد و طی پروگرامی منظم و پیهم هر چند مدتی بریکی از گوشه های هنر

و ثقافت روشنی افکند . در پروگرام های مطروحه نیز کوشش شود که از یکطرف آنانی موقع ببایند هنرنمایی کنند که واقعا در اجتماع در یکی از رشته های هنری فرهنگی قیاهای

برجسته و سرشناس بوده و در همان ساحه صاحب نظر و ایده باشند و از طرف دیگر باید طبق پروگرام برای هنرمندان جوان و تازه کار نیز فرصت ابراز استعداد در تالار پیش بینی شود .

این نکته ثابت است که هنر بیش از هر چیز به تربیون احتیاج دارد و مجرا میخواهد ، روزنه ظهور میطلبد و اگر این منفذ در برابر آن بسته

شود مثل آنست که اکسیجن و نور را از نباتات گرفته باشند و بدین ترتیب هنر محکوم بمرگ و زوال است .

سالون مورد نظر نیز تربیونی برای «بقیه در صفحه مقابل»

در خشانترین دوره هستی هنری بالشوی تیاتر پس از يك بحران حوادث داخلی که نمایش آثار نویسندگان روس را ممنوع قرار داد و در عوض تولیدات هنری هنرمندان بیگانه و خارجی راموقع نمایش میدادند در نیمه دوم قرن نوزده آغاز میشود و با ظهور گلینسکی چایکوفسکی و (ریمسکی کورسیگوف) و باروی سن آمدن او، پراهای جاویدان چون (باریس

گدونوف) (شب قبل از عید) (شهبزاده ایگور) (دریاچه قو) (ایفکینی انیگن) (ماتکه قره) (زیبا روی خوابیده) .

این دوره که تا سپیده دم قرن بیستم گسترش یافت درخشانترین دوره تاریخ هنر تمثیلی و موسیقی در بالشوی تیاتر است که در ساحه هنر بین المللی نیز واجد مقام شامخ است .

غرض ما از معرفی بالشوی تیاتر این بود که در يك سر زمین وجود تیاتر آبرومند همیشه معرف فرهنگ و هنر آن کشور می باشد در افغانستان عزیز باوجود مساعی ایکه حکومت درین راه بعمل می آورد جای چنین تالاری در ساحه ثقافت کشور هنوز پرنشده است .

سفر اخیر بناغلی دکتور عبدالظاهر صدراعظم به اتحاد شوروی و بازدید شان از بالشوی تیاتر برای جامعه هنری افغانستان این الهام رامیدهد که با استفاده از شرایط شگوفان دیمو کراسی نوین دست در کار بنیاد گذاری چنین محلی که مهد پرورش صنایع و بصورت عمومی نتیجه ثقافت

بالشوی تیاتر بیگمان یکی از بزرگترین تیاترها و مرکز آموزش هنر در جهان امروز و دیروز است بالشوی تیاتر در اتحاد شوروی بعنوان يك تیاتر اکادمیک و دارای والا ترین مدال هنری جامعه کنونی اتحاد شوروی مقام خاصی را در هنر و فرهنگ مردم شوروی حایز است . بالشوی تیاتر رامیتوان سرچشمه همه هنرهای موزیکال تمثیلی تیاتر کلاسیک و اپرا و باله در روسیه دانست .

در نیمه دوم قرن هجدهم (۱۷۷۶) دو تن از حامیان هنر ملی روس شهبزاده اورو سوف و امیدوکس نخستین سنگ تهادب تیاتر آنوقت را بنام تیاتر پطروف که بعد ها به تیاتر بزرگ مسمی شد گذاشتند و هم نخستین دسته هنر پیشگان اماتور را از میان سرف ها (دهقانان

Serf اقطاعی) که استعداد او از خوانی و تمثيل و نوازندگی داشتند انتخاب کردند بعد ها همین بردگان دیروز اسلاف هنر مندانی را که جامعه کنونی کشور شورواها به آنها مباحات میکند تشکیل دادند .

نخستین او برای روسی بنام کلبه سحر آمیز در بالشوی تیاتر روی سن آمد بعد از آن او برای (فلسفه دهاتی) و باله (کولی ها) که تم خالص روسی داشت تماشاگران آنوقت را بخود جلب کرد .

در ۱۸۴۲ او برای ولودمیلای برای نخستین بار عنعنه های اصیل موسیقی روس را بروی سن تثبیت کرد .

چگونه زنده ز ندگی؟

نمود... یعنی در هر حال احترام سالخوردگان به همه واجب است دو شخص هم سن و سال و دو ماموریکه دارای رتبه های مساوی هستند در آن واحد به همدیگر معرفی میشوند.

اگر مردی باخانمش همراه هست تصادفاً با یکی از دوستان خود در راه مواجه میشود، بهتر است نخست دوست خود را به خانم و بعد خانم را بدوست خود معرفی کند اگر یک چنین معرفی را لازم نمی بیند بهتر است اصلاً توقف نکند و از دوست خود بابت سلام و تبسم صمیمانه بگذرد.

مرد و یازنیکه به غرض کاری وارد یکی از ادارات میشود، در هر حال باید خود را معرفی کند و بعد اگر آمر اداره دست خود را پیش کرد آنرا صمیمانه بشمارد، در غیر آن بهتر است از فشردن دست خود داری کرده مطلب خود را زود تر اظهار نماید.

معرفی اشخاص در دعوت های بزرگ در مرحله نخست وظیفه شوهر و خانم میزبان است، گاهی واقع میشود که در اثر ورود پیهم مدعوین، شوهر و خانم میزبان موقع معرفی را نمی یابند، در آن حال

تظاهر هنری است. جلوه گاهی است برای تجلی اجزای مختلف فرهنگ، در سابق این تربییون را خانه های نویسندگان و شعرا تشکیل میداد البته آن تربییون محدود به نطق و خطابه و شعر و اظهارات ادبی بود و جای تمثیل و درام در آن نبود اما حالا بهتر است که این محل یک محل رسمی یک سالن بزرگ باشد و در آن تولیدات هنری ارائه گردد.

تالار نامبرده در مواقع لازم بهترین نمایشگاه فرهنگی برای رجال برجسته و مهمانان گرانمایه است که وقتاً فوقتاً از وطن عزیز با بازدید مینمایند.

مبارزه....

در مدت ششماه با سواد بسا زد آنانیکه نتواند درس بدهند خرج تحصیل ده نفر را خواهند پرداخت خرج تحصیل ده نفر ده هزار تومان تقریباً معادل یک صد هزار افغانی ستجش گردیده است که البته این مبلغ در ظرف پنج سال هم قابل تادیه است در سایه این قانون در مدت ده سال ده ملیون نفر باسواد می شوند اما بر من معلوم نیست که بالاخره این قانون بتصویب رسیده یانه ولی بهر حال کاریکه بسوییه قانون عملی شود نتیجه آن صد فیصد اطمینان بخش می باشد.

امید داریم در کشور ما نیز مبارزه باپیسوادی بصورت واقعی آن آغاز گردد تا با اینصورت بتوانیم از هیولای مهیب پیسوادی نجات یابیم.

باید یکی از اقارب میزبان و یا یکی از رفقای صمیمی شان که

مسلماً همه مدعوین را می شناسند وظیفه معرفی مدعوین را به همدیگر شان به عهده گیرند.

یک میزبان مؤدب غالباً بعد از معرفی یکی از مدعوین بدیگران، معذرت خواسته آنان را ترك میدهد تا از یکطرف به سایرین نیز توجه

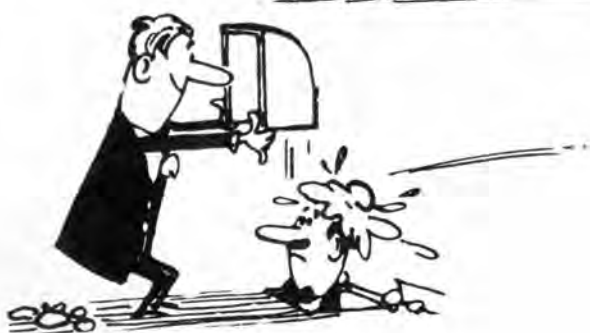
کند و از سوی دیگر به مهمانانیکه تازه معرفی شده اند موقع صحبت های دوستانه را داده باشد، حتی

توصیه میشود میزبانان باید در موقع معرفی از یگان شوخی مزه دار خود داری نکنند تا کمرویی مهمانان (تازه آشنا) در نخستین برخورد از میان برود.

(ادامه دارد)



و قتیکه سراینده بدخوان از سو فلور انتقام میگیرد



خدا

دلهره‌شان دژوند
په مزرعه کبني خلیزی

از گناهان بزرگ

در مصایب چگ !



زن بهمان - وقتیکه بهار آمد شوهرم سعی میکند همیشه مرا ترک بدید!

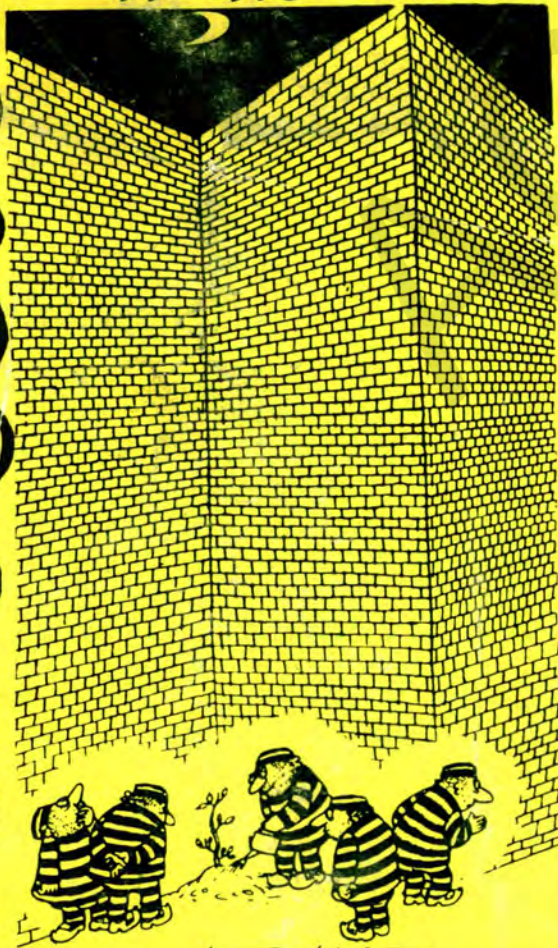


پسره گل نیست !

در شب بگریستن :- اولتر باید گمراه شمارا بلند
برم چرا که اتاق شما فصلاً دارای یک تشادر شده ...
نحال شانی برای فرار ...

در آغاز بهار ، یکی از معلمان نامه ای بوالدین
فرستاد نوشت ، باین مضمون : « چرا تا خواهر
منهیم پسر تا نما قبر از آنکه بگفت بیایم خوب شویم
زیرا او خیلی بو میدید ! » مادر فرستاد جوابی
نوشت : « فرستاد کوچک من گل نیست
شما باید بدوی در سر بیا بوزید ، نه آنکه او را بوسید ! »

وقتیکه « لیلی نیلوجان » سگرتو میشود !



- محبت است ، گلهای بهاری ، کریمهای مخصوص بهار ، مگر سود ماری
دنامه ای عاشقانه اشما بر طرف پراکنده شده ، دلی دوستی
قرار داد تا رسال نورانم کرده اید !!

- علم نخورین ، زود کلان میشه !